

خانات خوقند

(جغرافیا، جمعیت، سیاست، روابط خارجی، تحولات اجتماعی)

علی مزینانی^۱

درآمد

معمولاً سه پرده سیاسی را در نمایش قدرت در آسیای مرکزی قرون شانزده تا بیست، اصل قرار می‌دهند و باقی قدرت‌های محلی را حاشیه‌ها و میان پرده‌ها به حساب می‌آورند. شیبانیان (۱۵۰۰ تا ۱۵۹۹ م.) هشتتر خانیان (۱۵۹۹ تا ۱۸۷۵ م.) و منغیت‌ها (۱۸۷۵ تا ۱۹۱۷ م.) هشتتر خانیان تقریباً میراث بر همان قلمرو شیبانیان بود، ولی منغیت‌ها قلمروی هشتتر خانیان را به ارث نبردند و با موجودیت‌های سیاسی جدیدی چون خانات اورگنچ، خواجگان تاشکند و خانات خوقند مواجه شدند.

خانات خوقند با عمری تقریباً ۱۷۰ ساله (۱۷۰۶ تا ۱۸۷۶ م.) حاصل یک خود مشروع پنداری نیروهای ملهم از خاطره الوس بود. اوزبک‌هایی که این حکومت را به مرکزیت دره فرغانه پایه گذاشتند، از یک شکاف یا یک سهل‌انگاری حکومت هسترخانی، سود کافی بردند و قدرت سیاسی را به چنگ آوردند. این فقط یک جابه‌جایی در سروری سیاسی بود و خبری از تحولی تمدنی در کار نیست. یافتن هویت مشخصاً بارزی به عنوان «خوقندیان» برای غیر از اهل تاریخ ناممکن می‌نماید و دست‌آوردهای این خانات در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، چیزی جز بودن و تداوم بخشیدن به سنن در دسترسش نیست. کاری که در مثل این عصرهای زوال و انحطاط، خود نوعی هنر است. این بررسی روی خانات خوقند، شاید نوعی گزارش از خط تولید یک محصول باشد که از هر طرف که وارد آن شوید، غیر از سیکل تکراری (و باز تولید همان تک محصول) چیزی نخواهید یافت، جریان مداومی از رقابت‌ها، همکاری‌ها و بی‌تفاوتی‌های شهرنشینان

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد قفقاز و آسیای مرکزی دانشگاه تهران.

و کوچ‌نشینان نسبت به یکدیگر، رؤیای چنگیزی دیدن نخبه‌گان سیاسی و اشتغال مردمان به دعا گویی.

جغرافیای خانات خوقند

برای صحبت از جغرافیای خانات خوقند، پیش از هر چیز، باید موقعیت دره فرغانه را شناسایی کرد، چرا که «خوقند همان فرغانه است که از آغاز فرمان‌روایی اشترخانیان، خوقند نامیده شد».^۱ این دره از شمال با کوه‌های قرامه، از شرق با رشته‌کوه فرغانه و از جنوب با رشته‌کوه آلائی محصور شده و تنها از سمت غربی خود دارای مدخلی پست است، چرا که از این سمت به دشت هونگر راه دارد. از وسط این دره، رود سیحون می‌گذرد؛ رود نارین هم میان این دره با سیحون یکی می‌شود و هر دو به سمت مقصد چندین هزار ساله خود، یعنی دریاچه آرال رهسپار می‌شوند.^۲ همین محصور و صعب‌الوصول بودن منطقه بالقوه مزیتی بود برای هر نخبه سیاسی، حال چه چادرنشین چه یک‌جانشین تا در فرصت مناسب در برابر هر قدرت سیاسی مرکزی، قد علم کند، طوری که کنساریف هم در قرقیزها و خانات خوقند خود اشاره کرده که نادرشاه - که وحشت از وی بر تمامی غرب آسیا مستولی بوده - احتمالاً به خاطر جغرافیای فرغانه به خود زحمت نداده از بخارا به فرغانه بیاید.^۳ شهرهای مهم این دره از شرق به غرب به ترتیب: اوش، اندیجان، نمگان، مرغلان، خوقند و خجند هستند. امروزه این دره که طول آن به سیصد کیلومتر می‌رسد، میان سه کشور قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان جای دارد و آستن مسائل سیاسی بسیاری است.

در مورد گستره خانات خوقند به علت ماهیت نظام‌های سیاسی منطقه و روابط بین آنها نمی‌توان از مرزهای مستقر و مشخص صحبت کرد. اگر بگوییم که نقشه این خانات را می‌توان به اعضای هر سال از حیات آن ترسیم کرد، سخن نا به جایی ادا نشده. اما این همه جزئی‌نگری، در حوصله این تحقیق نمی‌گنجد؛ به همین سبب، به قراردادهای و تعاریف صاحب‌نظران اکتفا می‌کنیم. زمانی که شاهرخ، مؤسس این سلسله، دژ ایسکی غورقان در نزدیکی شهر خوقند را تصرف کرد و مدعی حاکمیت گردید،^۴ در واقع هسته خانات خوقند را بنیان گذاشت. در یک حالت عمومی، می‌توانیم دو گستره جغرافیایی را برای حکومت خوقند معرفی کنیم: یکی از ۱۷۰۶ م. تا ۱۸۰۰ م. و دیگری از ۱۸۰۰ م. تا ۱۸۴۵ م و سقوط موقت خوقند به دست امیر نصرالله، البته خانات خوقند تا ۱۸۷۶ به حیات خود ادامه می‌دهد، اما سرنوشت جغرافیایی آن چنان بی‌ثبات است که بهتر است در مورد آن سخنی به میان نیاید.

از برهه اول بهتر است با نام حکومت مینگ نام ببریم تا خانات خوقند (در بخش تاریخ سیاسی توضیح آن خواهد آمد). قلمرو این حکومت، شامل نیمه شرقی دره فرغانه بود که از شمال به کوه‌های قرامه از شرق

۱. وامبری، آرمین، تاریخ بخارا، ترجمه محمد روحانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۳۶۴.

2. Yuri Bergel, An Historical Atlas of Central Asia, Leiden, Brill, 2003.p.3

۳. تی. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ترجمه علیرضا خدا قلی پور، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۱۴.

4. Timur K.Beisembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, Tokyo, ILCCA, 2008. p12.

به کوه‌های فرغانه و از جنوب به کوه‌های آلائی محدود می‌شد و هنوز کار داشت تا به دهانه دره فرغانه و خجند یا اوراتپه برسد. شهرهای مهم آن از شرق به غرب شامل اوش، اندیجان، نمنگان، مرغلان و خوقند بود (نگاه کنید به نقشه شماره ۱۰). ترسیم محدوده از روی نقشه ناگزیرانه بود، چرا که در منابع از سرحدات حکومت مینگ در این دوره سخنی نرفته است.

محدوده خانات خوقند در برهه دوم را منابع مختلفی تعریف کرده‌اند؛ مثلاً عبدالکریم بخارایی که کتابش را در نیمه قرن نوزدهم نگاشته، حدود را این طور آورده: «از اوراتپه به آن طرف تعلق دارد به حاکم خوقند، ممال خوقند بسیارتر از مملکت اورگنج می‌باشد، چنانچه طول قلمرواش بیست روزه راه است و عرضش ده روزه راه است؛ شهرهای خوب دارد، وفور نعمت است و فواکه و ارزانی بسیار است، اول مملکتش از اورتپه [در] آن طرف سمرقند است تا قریبی کاشغر، اول خجند، دوم تاشکند، سوم خوقند که پایتخت است، چهارم اندجان، پنجم نمنگان، ششم مرغیلان، هفتم فرغانه و تخت سلیمان، هشتم کان بادم، نهم شهرخیه، دهم ممال قرچه، یازدهم ممال شقنات و نیز قصبات بسیار است»^۱. این تعریف دست کم در توصیف طول جغرافیای خانات، تفاوت چندانی با تعریف مدرن بیسمبی یف، مورخ قزاق، ندارد که در مقدمه فهرست اعلامی که بر تواریخ خوقندی نگاشته، خوقند را در اوج عظمت آن از شمال به اولو تائو (امروزه استان جزکازگان جمهوری قزاقستان) در ۴۸ درجه عرض شمالی، از جنوب به ماورای ساری گل (امروزه در سین کیانگ چین) در ۳۹ درجه عرض شمالی، از غرب به آق مسجد (امروزه در قزل اردوی قزاقستان) در ۶۵ درجه طول شرق و در نهایت از شرق به دژ قراکول (امروزه در قرقیزستان) در ۷۸ درجه طول شرقی، محدود می‌داند.^۲ همان طور که از نقشه شماره ۲ به راحتی قابل دریافت است، گستره این خانات نسبت به دوران حکومت مینگ، حداقل سه برابر گشته است.

در مورد شهرها و قصبات مهم خوقند، به ارجاعی بسیار با ارزش دسترسی داریم که از لحاظ زمانی، متعلق به دوره خانات خوقند و زبان سید یعقوب خان ایلچی، سفیر آن کشور است که در سال ۱۲۸۱ ه.ق (۱۸۶۴ م.) به قصد عثمانی از خاک ایران عبور کرده و به طبع در گذرش از تهران، مورد استقبال بزرگان دولت قرار گرفته. مشکل بتوان گفت که می‌شود شهرهای خانات خوقند را ریزتر و موشکافانه‌تر از این بر شمرد. وی ۴۵ شهر بزرگ و کوچک، متروک و آباد را برای خوقند بر می‌شمرد.^۳ از شهرهای مهم خانات خوقند، می‌توان به پایتخت، یعنی شهر خوقند، اوراتپه، تاشکند، اوش، اندیجان،

1. Abdoul Karim Boukhary, *Historie De L'asie Centrale*(Afghanistan, Boukhara, Khiva, Khoqand), Correct by Charles Shefer Henry August, Paris, Louvre, 1876,p.94

2. Beisembiev, Beisembiev, *Annotated Indices to the Kokand Chronicles*, p.12

۳. آقا محمد نعیم الدین، تاریخ پادشاهی سلاطین و شهرها و قصبات خوقند، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی به شماره ۵۶۳۳/۴، ص ۲۰۰: اطرار (محل درگذشت تیمور)، تاشکند، احسیکت، کروچی، بیت کند، شاهرخیه، چناس، آب لق، خجند، استروشن، ناو، اسفرننگ، اسفره، عثمانی، کاسان، کان بادم، خمش، کرمان، محرم، بش آریغ، خوقند، چارکو، سرخ، راشدان، چمیان، چست، شهیدان، نمنگان، آلتی آریغ، مرغنیان، شهر خان، قراسو، قبا، تخت سلیمان، یاوشن [اوش؟]، اندجان، اوزکند، طراز، چیم کنت، سیرام، ترکستان، اسپیباب، تلو، اون کنت، قروت قه.

نمگان، خجند و مرغلان اشاره کرد.^۱

خوقند: سفیر خوقند در مورد این شهر گفته با اینکه نقش پایتخت خانانی را دارا است، ولی «آبادی خوقند دویست سال است و قبل از دویست سال، قریه محقری بوده».^۲ به این ترتیب باسورث و اسکایر که ایجاد و تاسیس خوقند را به دوران حکومت مینگ می‌دانند هم با توجه به ارجاع بالا اشتباه می‌کنند هم با توجه به نامی که از خوقند در منابع جغرافیایی قرن چهارم برده شده منتهی با ضبط خواکند.^۳ در مورد وجه تسمیه این شهر باسورث این بار همراه بارتولد معتقد است که نام این شهر خوکند بوده و آن را «مرکب از خوک + کند به معنای شهر خوک (گراز) دانسته‌اند. شاید بتوان خوقند را مرکب از دو واژه خوب + کند به معنای شهر خوب دانست».^۴ ریچارد فرای در کتاب میراث آسیای مرکزی خود گفته بود تمام مسائل آسیای مرکزی بدون توجه به «آب و تجارت» چنان کلاف سردرگمی خواهند نمود. در مورد تجارت خوقند اورزمان و یاکوولف در گزارش مفصل خود از ولایت بخارا به چهار مسیر تجاری مهم برای آن شهر اشاره می‌کنند که مسیر سوم از کاشغر، خوقند و تاشکند می‌گذرد و به بخارا ختم می‌شود. در این مسیر از چین، چای و مصنوعات و از خوقند، پارچه جلوار سفید یا رنگ‌آمیزی شده، ابریشم به صورت پارچه یا به صورت خام و کنان، به بخارا می‌رود. به طبع، تجار خوقندی نیز خود از مؤدیان این تجارت هستند.^۵ «بهترین اجناس ابریشمی از آن بخارایند؛ بعد از آن تولیدات خوقند و خجند هستند، بعد خیره و در آخر هم تولیدات تاشکند، شایسته اشاره است».^۶

در واقع ابریشم در شهر خوقند، یک صنعت به حساب می‌آمد که تمام صنایع جانبی خود را نیز در شهر ایجاد کرده بود، از درختان توت و پرورش کرم ابریشم تا رنگرزی پارچه‌های ابریشمی. از چهار و نیم میلیون پوند (دو هزار و چهارصد تن) ابریشمی که در اواسط دهه ۱۸۷۰، سالانه در آسیای مرکزی تولید می‌شد، نیمی سهم بخارا بود و نیمی سهم خان‌نشین خوقند.^۷ خوقند در هنگام بازدید شوپلر، حدود صد سال عمر داشته (مرکزیت یافته بوده) و وی حدس می‌زند به همین دلیل باشد که میادین و خیابان‌های آن در میان شهرهای آسیای مرکزی از همه بزرگ‌تر و عریض‌ترند. شهر حدوداً پانصد مسجد داشته که با احتساب «سی خانوار برای هر محله شهر، می‌توان جمعیت ۷۵۰۰۰ نفری را برای آن تصور کرد»^۸

۱. به سبب قلت داده و فضا تنها به معرفی مختصر هفت شهر از این مجموعه اکتفا گردید

۲. آقا محمد نعیم الدین، همان.

۳. رحمتی، محسن، «خانات خوقند»، دایرةالمعارف اسلام،

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6800>

۴. همان.

5. Nazarof, Pavel Jakovlew, Nikolai Muravev, Russian Mission into the Interior of Asia, London, R.Philips, 1823, p.40

6. Eugene Schuyler, Turkestan (notes of a journey in Russian Turkestan, Khokand, Bukhara, and Kuldja), New York, Scribner Armstrong, Vol187۷, ۱, p190.

7. ibid, 192193-

8. Eugene Schuyler, Turkestan, Vol2, p. 1112-.

اوراتپه: دژ معروفی بود در دهانه غربی دره فرغانه که تقریباً در تمام طول قرن نوزدهم تا سقوط خانات خوقند، بین این خانات و امیرنشین بخارا بود، نزاع دلیل آن شاید فاصله نزدیک آن با سمرقند بوده که کمتر از سه روزه راه می‌شده.^۱ در کتاب *تاریخ بخارا*، خوقند و کاشغر از میرزا شمس بخارایی به بازدید شخصی یکی سفیر روس، عازم به دربار امیر عالم خان خوقندی، از شهر اوراتپه اشاره‌ای شده است. «نظراف سیاح می‌نویسد در سال ۱۸۱۴ م. به آن حدود رفته. اوراتپه، در حدود کوه کاشغر دون واقع [و] از چشمه‌های جاری کوه کاشغر دون رود کوچکی تشکیل یافته، از پهلوی اوراتپه، می‌گذرد. از دو طرف اوراتپه، دو دیوار قلعه مانند با مزغل‌های تیرکش تفنگ بنا نهاده‌اند. کوچه‌های آنجا بسیار تنگ، عمارتش را از خشت و گل ساخته، با جمعیت زیاد. کارخانه‌های خوب در آنجا بود که خود دیدم. اهالی اوراتپه با ترکمان‌ها و اعراب و ایلیات و ایرانی‌ها، داد و ستد دارند».^۲

تاشکند: نام قبلی آن، همان چاچ است و همان طور که همگان می‌دانند، در شاهنامه فردوسی چند بار به کمان‌های بی‌نظیر آن اشاره شده است. در دوره مورد نظر ما، شهری بود تجاری، تا حدی که روس‌ها در دوران گسترش تسلط خود بر آسیای مرکزی، هر چه را از مسلمین به غنیمت می‌گرفتند، در این شهر به فروش می‌رساندند^۳ شهر اما از خود، تولید ویژه‌ای نداشت. دیگر ویژگی این شهر آن بود که در دوره خانات خوقند، مرکزی بود برای اجتماع نخبگان سیاسی یک‌جانشینان، بر خلاف اوش که مرکز اجتماع نخبگان سیاسی چادرنشینان بود. بر گل آن را برای نیمه دوم قرن هجدهم، یک «جمهوری» آریستوکراتیک می‌نامند که حاکمیتی خودگردان، تحت رهبری خواجه‌های محلی داشته.^۴ از ۱۷۸۴ تا ۱۸۰۸ یوسف خواجه که از همین خواجه‌ها بود، بر این شهر حکم می‌راند تا عالم خان خوقندی وی را ساقط کرده و تاشکند را ضمیمه خانات خوقند نمود.

اوش: در مورد این شهر به دلیل وجود تحقیق مستقل گالیتسکی به نام *تاریخ اوش*، اطلاعات مبسوطی در اختیار داریم. اوش در اواسط قرن هجدهم، بیش از آنکه لایق نام شهر باشد، یک اقامتگاه برای قبایل قرقیز به حساب می‌آمد، چنان که آورده‌اند، «قرقیزها در شهر اوش قشلاق می‌کنند، به کار کشاورزی مشغول می‌شوند و به جستجوی دام‌های خود می‌پردازند».^۵ این شهر فاقد برج و باروی محکم بوده، طوری که حتی پژوهش‌های باستان‌شناسی هم نتوانسته چنین ویژگی‌ای را برای آن تأیید کند. از میان این شهر، رودخانه آق بورا می‌گذرد و شهر را در دو سمت راست و چپ خود به دو بخش تقسیم می‌کند. بخش عمده

۱. بخارایی، میرزا شمس، *تاریخ بخارا*، خوقند و کاشغر، تصحیح علی اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲.

۲. بخارایی، همان، ص ۱۵۲.

۳. خواجه تاشکندی، محمد صالح، *تاریخ جدید تاشکند*،

http://zerrspiegel.orientphil.uni_halle.de/t386.html.

4. Bregel, *An Historical Atlas of Central Asia*, p60

۵. و.م. گالیتسکی، و.م. پلوسکیخ، *تاریخ اوش*، ترجمه میترا نظریان همدانی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، ص ۵۹.

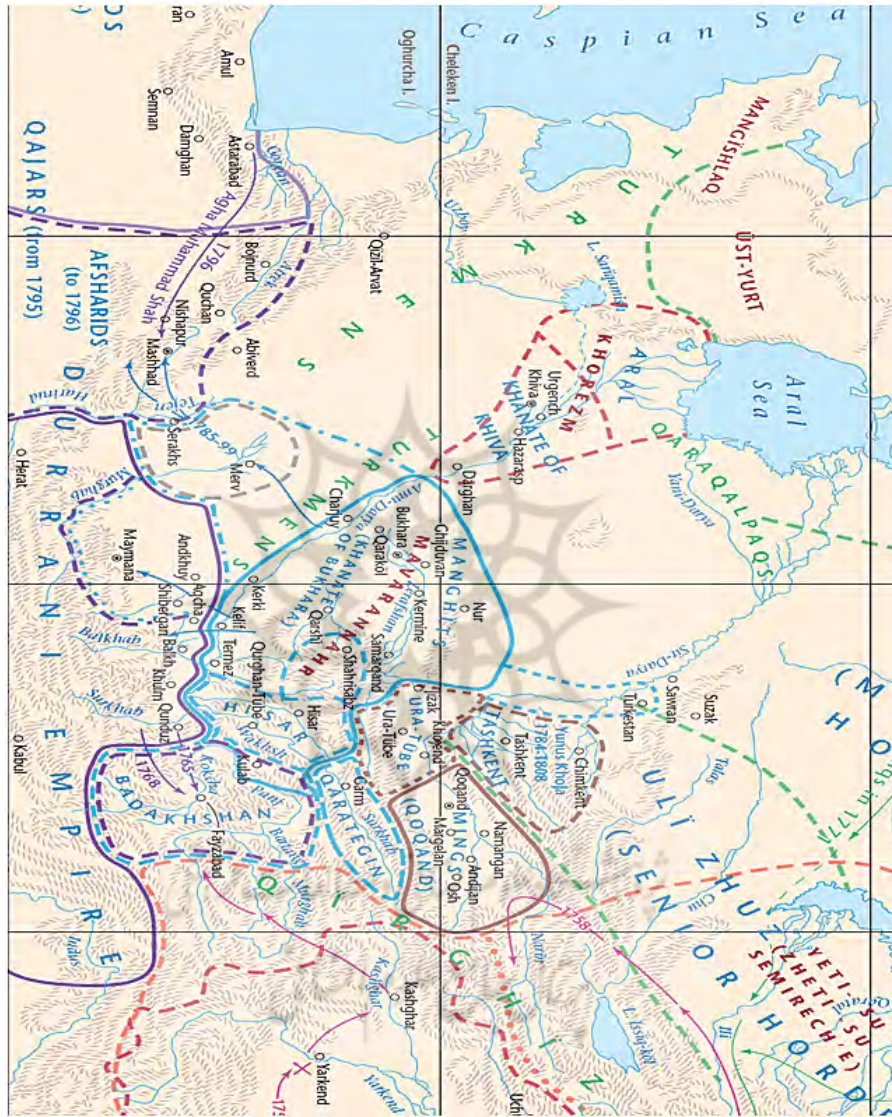
شهر در ساحل سمت چپ در دامنه کوه سلیمان - که از مکان‌های زیارتی آسیای مرکزی به حساب می‌آمد - قرار می‌گرفت و کاروان‌سرای شهر هم در همین بخش جای داشت. احتمالاً بازگانه‌ای که از سمت شرق به سوی این شهر می‌آمدند، از دیدن حتی همین نمای محقر هم بسیار شادمان می‌شدند، چون از آخرین شهر شرقی (مثلاً کاشغر) تا آنجا فاصله نسبتاً زیادی بود. به استثنای مدرسه عالم بیگ (آن هم متعلق به میانه قرن نوزدهم) شهر اوش فاقد بناهای قابل توجه و باشکوه است، مقبره منتصب به آصف بن برخیا، مزارهای ایشان بلخی و ارسلان باب، مقبره خانوادگی قربان جان (از نخبه‌گان سیاسی قرقیزهای نیمه یکجا نیشین) و مسجد راوات عبدالله خان، حداکثر چیزهایی هستند که شهر دارد. در دهه ۶۰ قرن نوزدهم پس از مدت‌ها حاکمیت خانات خوقند بر این شهر، اوش ۶ مدرسه و ۱۴۷ مسجد داشت.^۱ با تمام این احوال، اوش شهر بسیار مهمی در مقیاس خانات خوقند به حساب می‌آمد و همان طور که آوردیم، مسکن نخبگان سیاسی قرقیز و قبایل تحت فرمان آنها بود.

اندیجان و نمگان: اندیجان به نیمه دهه ۱۸۷۰ دارای حدود بیست هزار نفر جمعیت بوده و مدارس و کاروانسرای‌های آن از مشابه خود در خوقند و تاشکند بهتر بوده‌اند.^۲ این منطقه همراه نمگان، حاصل‌خیزترین منطقه خان‌نشین را تشکیل می‌داده.^۳ نمگان بعد از قرشی در آسیای مرکزی، مهم‌ترین محل کشت و تجارت تنباکو بود^۴ و غیر از این، نمگان به دلیل چشمه‌های نفت خام خود شهرت داشت، محصولی که از طریق رودخانه به خجند منتقل می‌شده و کلموک‌ها و قرقیزها نیز از دیگر مشتریان آن بودند.^۵ خجند: قاطبه جمعیت این شهر را تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند. کشاورزی این منطقه عمدتاً تاکستان‌داری، کاشت کتان و نوغان‌داری بوده.^۶ در کارمزار و سمقر که جزو حومه‌های خجند هستند به ترتیب از معادن فیروزه و نمک بهره‌برداری می‌شده است.^۷ شیشه و چینی از اختصاصات شهر به حساب می‌آمد. شیشه‌گری به واسطه حضور یک چیره‌دست سیبریایی در این صنعت که ایسییف نام داشت، رونق یافته بود.^۸ از سوی دیگر به واسطه وجود مقادیر فراوانی از خاک مورد نیاز برای تولید چینی و احتمالاً رفت و آمد چینی‌ها به منطقه تولید این نوع ظروف هم دیگر ویژگی خجند بود. البته کیفیت محصولاتش با نمونه چینی برابری نمی‌کرد، اما در آسیای مرکزی بهترین بودند؛ به ویژه تولیدات محمد شاکر خجندی که تولیدات سمرقند و اندیجان به پای آنها نمی‌رسید.^۹ از خجند زغال سنگ هم به دست می‌آمده که به علت ارزانی، مشتریان

۱. و.م. گالیسکی، و.م. پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۷۱.

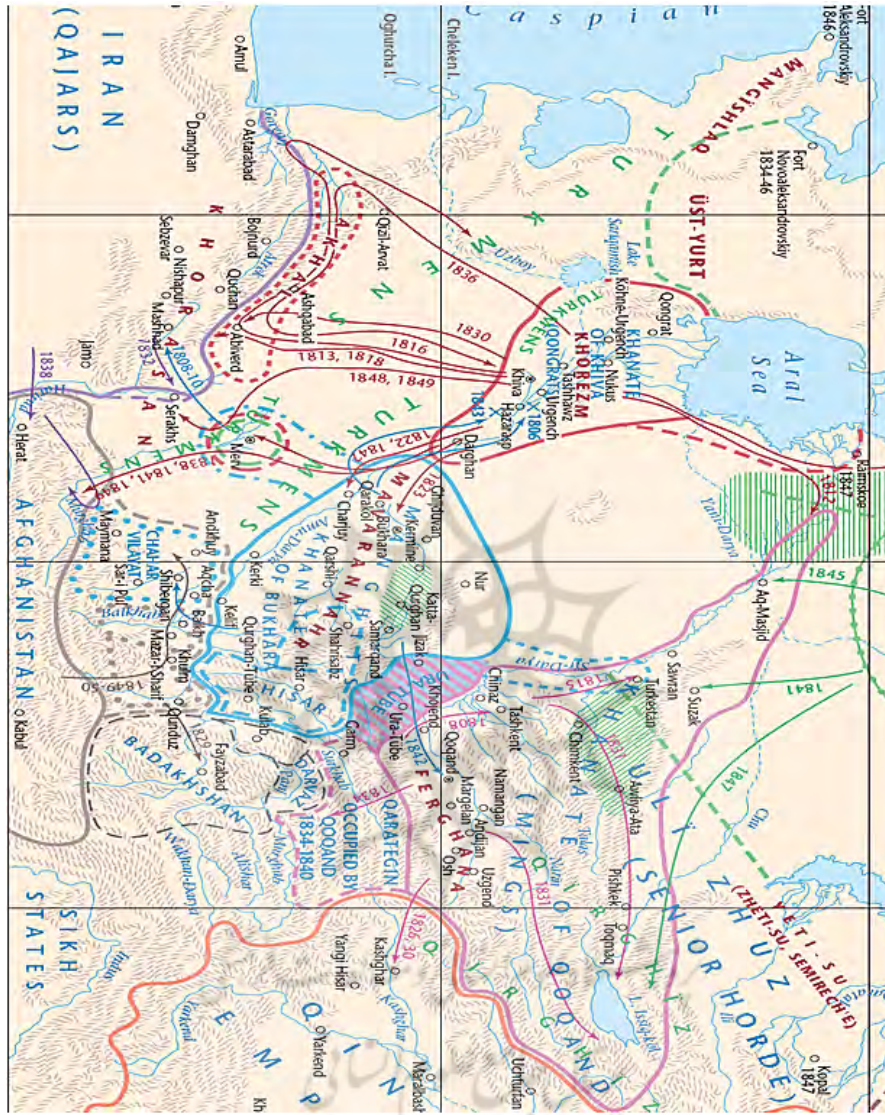
2. Eugene Schuyler, Turkestan, Vol2, p.42.
3. Ibid, p.23.
4. Eugene Schuyler, Turkestan, Vol1, p.294.
5. Ibid, p.323.
6. Ibid, p.313.
7. Ibid, p.323.
8. Ibid, p.188.
9. Ibid, p.187.

زیادی داشته و اغلب مردم ترجیح می‌دادند به جای چوب از آن استفاده کنند.^۱



نقشه حکومت مینگ (خانات خوقند بعدی) در نیمه دوم قرن ۱۸^۲

1. Ibid, p.102.
2. Bregel, An Historical Atlas of Central Asia, p.75.



خانات خوقند در اوج گسترش به نیمه اول قرن ۱۹

ترکیب جمعیتی خانات

جمعیت خان نشین خوقند در سال ۱۸۳۰ م. که اوج ثبات سیاسی و اقتصادی آن به حساب می آید، حدود

1. Bregel, An Historical Atlas of Central Asia, p77

بیش از پنج میلیون نفر تخمین زده شده، سه میلیون از آنها را می‌توان نفوس یک‌جا نشین فرض گرفت (سارتی‌های، تاجیک‌ها، آندی‌ها) و حدود ۴۰۰ هزار خانوار چادرنشین هم در کار بوده که تخمیناً می‌توان آنها را ۲،۵ تا ۳ میلیون نفر دانست (ازبک‌ها، قزاق‌ها، قبیچاق‌ها، قرقیزها، قره‌قالپاق‌ها و قلماق‌ها... همه از انشعابات ترکی مغولی).^۱ ملا نیاز خوقندی نژادها، قبایل و طوایف عمده ساکن در خانات را این طور بر می‌شمرد: سارت، مینگ، ترک، جوز، کرک، قرقیز، تاجیک، قزاق، ترکمن، قره‌قالپاق، کوراما، کنجز، قره‌تبیچین، واتاند، درویزی، سمرقندی، ایرانی، افغانی و غیره.^۲ البته از میان قبایل بالا خیلی از آنها در تقسیم‌بندی کلی تر، جزو قرقیزها یا قبیچاق‌ها قرار می‌گیرند؛ به این ترتیب در این خانات چهار گروه بسیار عمده می‌مانند که نقش مهمی در جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی آن بازی می‌کرده‌اند: سارت‌ها، مینگ‌ها (ازبک‌ها)، قرقیزها و قبیچاق‌ها.

سارت‌ها حاصل یک اتحاد سیاسی بودند، در قرن پانزده مردم فارسی زبان ساکن شهرها و روستاها با چادرنشینان ترک، پیوندهای سیاسی برقرار کردند و از آنجا به بعد «سارت» خوانده شدند، کلمه‌ای که بالذات به معنی دارنده حرفه‌های یکجانشین (کشاورز، پیشه‌ور) شناخته می‌شد، دسته‌هایی از ازبک‌ها هم بعدها وارد چنین پیوندی شدند.^۳ ویژگی برجسته سارت‌ها این بود که همیشه در مسایل اقتصادی نسبت به هر خاندان حاکمی دست بالا را داشتند و به همین واسطه برای به قدرت رسیدن مینگ‌ها نقشی مهم بازی کردند. برای مینگ‌ها به نظر می‌رسد به توضیح نیاز نباشد، زیرا فصل بعد به نسب و اقدامات آنها اختصاص یافته. «طوایف قیرغیز در شمال مشرق خوقند سکنی دارند و رؤسای خانۀ پادشاه غالباً از طایفه قیرغیز است».^۴ در حقیقت نقش قرقیزها در خانات خوقند بسیار بیش از رئیس درخانۀ پادشاه بوده. قبایل عمده قرقیز شامل موندوزها (که در ۱۸۷۰م. شورش بزرگی به راه انداختند)، ساروها، کوشچکوها، سولتوها، سایاک‌ها، ساری باگیش‌ها و بوگوها بوده‌اند.^۵

تمام قبایل قرقیز شهر اوش را به عنوان قرارگاه مرکزی قرقیزها می‌شناخته‌اند (همین می‌تواند توجیه مناسبی برای یافت نشدن بناهای عالی و پایدار در شهر باشد) و راه تجاری آن با کاشغر را تحت مدیریت گرفته و از آن در آمد حاصلشان می‌شده.^۶ امرای عالی مقام قرقیز با آنکه به زندگی یکجانشینی زیاد خو نداشتند، هر از چندگاه مبالغی را در این شهر صرف تأسیس و ترمیم بناهای عام‌المنفعه یا خرید املاک برای خودشان می‌کردند، از این لحاظ مدارس، مساجد، کاروانسراها و دکان‌ها در اوش، مدیون این امرا هستند. مهم‌ترین بنایی که از این طریق برآمد، مدرسه عالم بیگ در سمت راست رودخانه آق بورا بود.

1. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, p.12.

۲. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. آقا محمد نعیم‌الدین، سند شماره ۵۶۳۳/۴، ص ۲۰۰.

۵. کنساریف، همان، ص ۳۸.

۶. گالیتسکی، پلوسکیخ، تاریخ اوش، همان، ص ۶۱.

قبایل قبیچاقی دقیقاً در نقطه جغرافیایی مقابل قرقیزها، در شمال و شمال غرب خانات خوقند ساکن بودند و در دشت‌های قزاقستان برای خود گذران زندگی می‌کردند. مسلمان قل مهم‌ترین چهره‌ای بود که در عرصه سیاسی خانات خوقند ظهور کرد. وی اعطا کننده تخت به خدایار خان خوقندی بود و حدود پنج سال در خانات خوقند، مطلق‌العنان حکومت کرد (۱۸۴۸-۱۸۵۳ م.). قبیچاق‌ها در سایر جنبه‌های قدرت در خانات خوقند هم حضور فعالی داشتند که در فصل بعد به آن موقعیت‌ها اشاره شده است.

دین رسمی و اصلی خانات اسلام حنفی بوده، از وضعیت مسیحیان خبری نداریم، ولی هیچ یهودی در آنجا ساکن نبوده و از این لحاظ سمرقند تنها نقطه آسیای مرکزی است که چند ده خانواده یهودی را در خود جای داده.^۱

پیشینه سیاسی خوقند

نسب خاندان مینگ

در مورد نسب این خاندان، مثل اغلب خاندان‌های حکومت‌گر، دو روایت وجود دارد، یکی رسمی و مورد تأیید خود این خاندان و دیگری نسب واقعی. این دو روایت تنها در مورد خاستگاه با هم تفاوت دارند، در مورد نسل‌ها و انشعابات اختلافی وجود ندارد. در یک سو از دوران امیر عالم خان (۱۸۰۰-۱۸۱۰ م.) این طرح مطرح شده که این خاندان از نسل بابر، نواده امیر تیمور هستند، به این طریق که بابر که در سال ۱۵۱۲ م. از عبیدالله خان شیبانی شکست می‌خورد، قصد ترک ماوراءالنهر می‌کند که به علت اشغال جاده سمرقند توسط ازبکان، لاجرم باید راه دیگری پیش می‌گرفته، بر حسب اتفاق این راه از مسیر کوه‌های آلائی در جنوب دره فرغانه می‌گذشته، در اینجا «صیدفک» همسر بابر، پسری به دنیا می‌آورد که امیر مجبور می‌شود کودک را کنار جاده رها کند! خیلی سریع قبایل قرقیز کودک را می‌یابند و نام او را «آلتین بشیک» می‌گذارند و از آنجا که به هویت وی پی برده‌اند، قصد می‌کنند که در مدعیات سیاسی خود از این پسر والا نژاد سود ببرند. پس چهار همسر از چهار قبیله قرقیز، قبیچاق، جوز و مینگ به عقد او در می‌آیند تا وی نگین وحدت صحرائشینان شود.

روایت معلوم نمی‌کند چرا آلتین بشیک در نهایت جذب مینگ‌ها (شاخه‌ای از ازبک‌ها) می‌شود. آلتین از همسر مینگ خود صاحب پسری می‌شود که وی را «تنگیر یار» نام می‌نهد. تنگیر یار به عنوان اولین مینگی که نشانه‌های نخبه‌گی سیاسی را از خود بروز داده، صاحب پنج فرزند به نام‌های یارمحمد، ابوالقاسم، عبیدالله، شاهرخ بی و رستم بی می‌شود. از رستم بی، دو پسر به نام‌های «پاسیل آتالیک» و «اشیر کول» به دنیا می‌آیند و از این دومی شاهرخ باقی می‌ماند که در سال ۱۷۰۹، بنیان‌گذار خانات خوقند می‌شود.^۲ برای ارزیابی صحت و سقم داستان، توجه به این نکات که بابر تیموری آن قدر فلک زده بوده باشد که پسر

1. Phillip Nazarof, Pavel Akovlev, Nikolai Muravev, Russian Mission into the Interior of Asia, London, R.Philips, 1823, p.44

۲. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۲۱.

خود را رها کند، قرقیزها ناگهان بچه را ببینند و بی دلیل به نسب او پی ببرند و در نهایت هم چنین گوهری را تقدیم قبیله مینگ نمایند، به نظر کافی می‌رسند. ارتباط خاندان مینگ با بابر را وامبری رد نمی‌کند، ولی آن را به این شکل اصلاح می‌نماید که «این خاندان از ریشه مغول بودند و پایه‌گذار آن یوسف خان، نیای مادری بابر بود»^۱. اما بیسمبئی یف، خان‌های مینگ را از نژاد ازبک می‌داند و برای این سخن خود هم زنجیره‌ای ارائه نمی‌کند.^۲

برای صحبت از سلسله النسب مینگ‌ها پس از رسیدن به قدرت، باز به اظهارات سید یعقوب خان ایلچی رسمی دولت خوقند در زمان حکومت سید سلطان خان (۱۸۶۲-۱۸۶۵ م.) دسترسی داریم که در پاسخ به سؤال حضار ایرانی از بابت سلسله خانات خوقند پاسخ می‌گوید اول سلسله این سلاطین که بالفعل در خوقند اختیار و اقتدار دارند، چماچ بی خان است [بر اساس کنساریف باید اشیرکول باشد] که تقریباً سیصد و پنجاه سال قبل بود [زمان بیان سخن ۱۸۶۴ م.] و بعد از او پسرش شاهرخ خان بود و بعد از شاهرخ خان دو پسر متولد شد: عبدالرحیم خان و عبدالکریم خان. از عبدالکریم خان نیز دو پسر به عمل آمد: یارموته خان و حاجی خان و این دو برادر بعد از فوت پدر، هر دو دختری از سادات علوی را به حیالۀ نکاح خود در آوردند که اولاد آنها را پس از این، به اسم سید می‌خوانند و پس از یارموته خان، پسر او امیر سید عالم خان پادشاه شد و پانزده سال حکومت کرد و بعد از او پسر امیر سید عمر خان مسمی به سید محمد علی خان حکومت نمود [به نظر می‌رسد کاتب یا سفیر از حکومت خود عمر خان خوقندی فراموش کرده و آن را جا انداخته‌اند] و مدت ۲۵ سال حکمرانی داشت. بعد از فوت او، سید محمد شیر علی خان این حاجی خان که پسر عمومی اوست پادشاهی نمود و مدت حکمرانی او هفت سال بود. بعد از فوت او پسرش، سید محمد خدایار خان، پادشاه شد و حکمرانی او دوازده سال طول کشید [به اینکه وی در سه مقطع جداگانه پادشاهی کرده، اشاره نشده] و بعد از او برادر دیگرش محمد مله بهادر خان پادشاه شد و او شش سال در مسند حکمرانی متمکن گردید. بعد از فوت پسرش سید سلطان محمد خان بهادر پادشاه شد و جلوس او در سنه ۱۲۷۹ هـ. بود و تا اکنون پادشاه است.^۳

حکومت شاهرخ بی

جدایی سرنوشت دره فرغانه از حکومت بخارا در آغاز قرن هجدهم واقع شد، در حالی نیروهای شهرنشین به رهبری خواجه‌های چداک، کاسان، چشتی‌ها و احراری غرب و شمال فرغانه را در اختیار داشتند، جنوب و شرق دره هم در اختیار قرقیزها بود.^۴ مینگ به عنوان قبایل نیمه یکجانشین از میان دره فرغانه قد علم کرد و توازن قوا را به نفع خود به هم ریخت. شاید بتوان گفت مهم‌ترین اقدام شاهرخ بی، بنیان‌گذاری دژ

۱. وامبری، تاریخ بخارا، ص ۳۶۵.

2. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, p.12.

۳. آقا محمد نعیم، سند شماره ۵۶۳۳/۴، ص ۲۰۱.

4. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p14.

ایسکی قورغان در نزدیکی قصبه خوقند (در ۱۷۰۹، که اغلب آن را تأسیس خانات خوقند می‌داند) نیست، بلکه پیروزی در نبرد سیاسی میان اشراف سالاران دره فرغانه، شاهکار اوست. او آکبوتو قرقیز که نیروهای زیادی را تحت فرمان داشت، به دامادی خود پذیرفت تا از وی جهت حمایت‌هایش برای قدرت‌گیری خاندان مینگ تشکر کند؛^۱ به این ترتیب خطر قرقیزها مرتفع شد؛ سپس طرحی برای خوجه‌ها ریخت.

شاهرخ یکی از مهم‌ترین و مسن‌ترین خواجهگان چداک را به نزد خود خواند و از وی خواست که با یکی از دختران قبیله مینگ جهت اتحاد وصلت کند. فرصت مهیا شده بود، در همان مراسم ازدواج شاهرخ بی، دستور داد خواجه و تمام همراهانش به قتل برسند.^۲ شاهرخ بی در سال ۱۷۲۱ در حالی درگذشت که قابله یک قطب سیاست‌گذار جدید در فضای سیاسی ماوراءالنهر به حساب می‌آمد.

عبدالرحیم بی

خواجه‌ها و نیروهای چادرنشین تا اواخر قرن هجدهم همچنان عناصر به چالش‌کننده قدرت مینگ‌ها باقی ماندند و تاریخ این حکومت تا قبل از عالم‌خان پر است از دوستی یا خصومت با این دو دسته. عبدالرحیم بی که تا قبل از مرگ پدر، حکومت در خجند را زیر نظر آکبوتو تجربه کرده بود،^۳ به شخصه با او مشکل داشت و حتی آکبوتو یک بار سعی کرده بود او را به قتل برساند که شاهرخ بی میانجی شده بود. در نهایت به سال ۱۷۲۵ م. عبدالرحمن چهار سال پس از جانشینی به جای پدر، آکبوتوی قرقیز از قبیله ایچکیلیک را همراه دو پسرش به قتل رساند.^۴ به نظر می‌آید این خون برای وی خوش‌یمن بوده، چرا که عبدالرحمن بلافاصله اندیجان، اوراتپه و سمرقند را (به مدت شش سال) به قلمرو خود افزود؛ البته او فقط آکبوتو را به قتل رساند و در همان حال در پی جلب قلوب دیگر قبایل قرقیز بود. مرگ عبدالرحیم خان در ۱۷۳۴ به شهر خجند بر دست همان شخصی رخ داد که خود، وی را به قتل آکبوتو فرمان داده بود.

عبدالکریم بی

او پسر شاهرخ بی و برادر عبدالرحیم بود. پس از مرگ برادر خود، از خجند خارج شد و به ایسکی اردو رفته، در آنجا بنای یک دژ جدید را در محل قصبه خوقند بر آورد که مقدر بود شهری بزرگ بشود.^۵ در دوره او بود که اتحادی از کوکون بی و قباد بی (هر دو از قزقی‌ها) تشکیل شد و در حالی که شاید تعجب‌برانگیز بنماید، به ثبات دره فرغانه کمک بسیار کرد. شاید در همین دوره بود که مینگ‌ها برای گرفتن امتیازی جدید در مسابقه مشروعیت با خواجه‌ها «مدعی شدند که نیای آنها، چمش صوفی، از مریدان [بلا واسطه]

۱. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۲۴.

۴. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۲۵.

5. Beisembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, p13.

لطف الله چشتی (رهبر قرن شانزدهمی طریقه نقشیندیه در آسیای مرکزی) بوده، که از مرادش تلویحاً خبر خوش حاکمیت یافتن اخلاف خود را شنوده^۱. این پی‌جویی مشروعیت در عهد فرزندان عبدالکریم به اقدامات جدیدی می‌انجامد. دوره عبدالرحیم، آسستن حوادث دیگری هم بود؛ مثل لشکرکشی ماوراءالنهری نادر (۱۷۴۰ - ۱۷۴۱) که خوقند به سبب بُعد مسافت و جذابیت نه چندان زیاد، از آن جان سالم به در برد، اما از سود دیگر مینگ‌ها سراسر این دهه را زیر ضربات یونگاراها (مغولان غربی، در منابع خوقندی قلماق) سپری کردند.

اردنه بی (عبدالقوام)

عبدالکریم پس از مرگ خود یک پسر به جا گذاشته بود که بسیار جوان بود و به همین دلیل اشراف محل پسر کوچک عبدالرحیم، اردنه را در سال ۱۷۵۰ به حکومت برگزیدند.^۲ دوره وی برای حکومت مینگ‌ها، دوره‌ای توام با شکوه و افتخار محسوب می‌شود. وی تحت هجوم قبچاق‌ها و یوزها (قبیله‌ای قدرتمند از ازبک‌ها) در مقابل هیچ کدام از آنها عقب ننشست و حتی دست آوردهای جدیدی هم داشت.^۳ حکیم‌خان در منتخب التواریخ می‌آورد: «چنان که در آن اوان در خوقند ایردانه بی والنعمی حکمرانی می‌کرد و در اوراتپه فاضل بی والنعمی ابن صادق بی ابن سید بی ابن خوشیکه اتالیق ابن قولیکه بی حکم می‌کرد و در شهر سبز عالم بی ابراهیم ابن اتالیق حکمرانی می‌کرد و در حصار شادمان محمد امین بی حاکم بود، هیچ کدام اینها به رحیم خان قابل نشدند».^۴ در این آشفتگی، چیزی نگذشت که اردنه بی با انتخابی که تبعات نشان داد صحیح بوده، به محمد رحیم اتالیق همه کاره میر معصوم خان آخرین امیر هشترخانی «قابل» شد، چرا که وی «ایردنه بی و النعمی را فرزند قیامتی خوانده»، از رهگذر همین اقدام در سال ۱۷۵۴ م. با کمک رحیم اتالیق اوراتپه را تصرف کرد؛ به این ترتیب هم یکی از دستاوردهای خود را رقم زد و هم روابط خاندان مینگ و خاندان منغیت (خانات بخارا و خانات خوقند) را پایه‌گذاری کرد. دومین دستاورد بزرگ اردنه بی در ۱۷۶۲ رقم خورد که طی آن بر شهرک اوش مرکز اجتماع خبگان سیاسی قرقیز حمله برد و آن را از چنگ حاجی بی و افرادش خارج ساخت، بعدها خود حاجی بی را هم اسیر کرد.^۵ در حقیقت این اقدام، یک پیروزی مهم، گرچه موقتی برای مینگ‌ها در مسابقه پایان ناپذیر چادرنشینان، نیمه چادرنشینان و شهرنشینان برای حفظ و توسعه خود در دره فرغانه بود. اردنه بی، تنها پنج دختر داشت و پسری به هنگام مرگ (سال ۱۷۷۰ م.) از برادر خود ناربتو بی‌خواست در قره توبو در نزدیکی خوقند ساکن شود.

1. Ibid, p14.

۲. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۲۶.

3. Bisembiev, Ibid, p.13.

۴. محمد حکیم خان، منتخب التواریخ، تصحیح احرار مختارف، دوشنبه آکادمی علوم تاجیکستان شوروی، ۱۹۸۵، ص ۲۱۸.

۵. گالیتسکی، پلوسکیخ، تاریخ اوش، همان، ص ۴۲.

ناربوتو بی (عبدالحمید)

در مورد ناربوتو، نکته عجیب آن است که منابع یا اصلاً وی را نمی‌شمارند یا از وی با اشاره‌ای کوچک گذر می‌کنند. کنساریف آورده که حکومت وی تنها سی سال افول برای دولت مینگ بوده (۱۷۷۰ - حدود ۱۷۹۹م). یکی از منابع در مورد او می‌نویسد: «در ایامی که امیر شاه مراد حاکم بخارا به حیات خود بود در خوقند نربوته خان اوزبک حاکم بود. شخص ساده لوح بود، سکه و خطبه به نامش نبود، مدت مدید حکومت چون فوت شد، ولد ارشدش عالم بیک جانشین پدر شد.^۲ ناربوتو بی و اردنه بی، شاید واقعاً نادانسته، بحث مشروعیت در خاندان مینگ را یک مرحله دیگر پیش بردند؛ به این ترتیب که با خانواده‌ای از سادات علوی وصلت کردند و موجب شدند که از این پس لفظ سید به اول نام خان‌های خوقند اضافه گردد؛^۳ مثل سید خدایار خان معروف.

عالم خان

اگر آرایه اغراق را به ذروه خود برسانیم، آن وقت اجازه می‌یابیم به عالم خان لقب «ژولین مرتد» بدهیم از آن حیث که بسیار خود رأی بود و قصد داشت بسیاری عرف‌ها را میان نخبه‌گان سیاسی ریشه‌کن سازد. حکومت او با خونریزی آغاز شد و پس از مرگ ناربوتو، بی‌درنگ برادر خود رستم بی را به قتل رساند^۴ و بی‌توجه به جنبه اقتصادی و فرهنگی ممالک خود ماشین جنگی‌اش را به راه انداخت. حاکم چست، خواجه‌گان تاشکند و قبیلۀ جوز با تحرکات خود، حکومت مینگ را نا آرام کرده بودند و علیم خان به هر سه آنها پاسخ سختی داد. در ۱۸۰۶ اوراتپه را تصرف کرد، در ۱۸۰۸ گوکان تپه را و در ۱۸۰۹ تاشکند را از چنگ یوسف خواجه در آورد،^۵ به خصوص بر سر اوراتپه بود که با امیر حیدر منغیت جنگ‌ها نمود و محاصره سنگین آن از سوی امیر حیدر را تاب آورد.^۶ منطق و مشاوره سرش نمی‌شد؛ ناموس مردم را به هر که میل داشت می‌بخشید؛^۷ در خونریزی هیچ خست نشان نمی‌داد و «شجاع و دل‌اور بود»؛^۸ به مشایخ و صوفیه اصلاً اعتقاد نداشت و هر کجا درویش و خرقة‌پوش و تاجدار می‌دید، برای ساربان‌ی کردن می‌فرستاد.^۹ بسیاری از اطرافیان‌ش از وی گریختند، از جمله رجب دیوان بیگی، که در دربار بخارا نزد امیر حیدر جایگاهی بالا یافت.^{۱۰}

۱. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۲۸.
2. Abdoul Karim Boukhary, *Historie De L'asie Centrale*, p94.
۳. آقا محمد نعیم، سند شماره ۵۶۳۳/۴، ص ۲۰۱.
4. Abdoul Karim Boukhary, *Ibid*, p95.
۵. کنساریف، همان، ص ۳۰.
۶. محمد حکیم خان، *منتخب التواریخ*، ج ۱، ص ۲۴۲.
7. Abdoul Karim Boukhary, *Historie De L'asie Centrale*, p96.
8. *Ibid*, p95.
9. Abdoul Karim Boukhary, *Historie De L'asie Centrale*, p95.
۱۰. محمد حکیم خان، *منتخب التواریخ*، ج ۱، ص ۲۴۲.

امیر عالم خان به عنوان اولین حاکم خاندان مینگ بر خود لقب «خان» نهاد و البته خود وی نیز تدارکات عقیدتی این کار را فراهم آورد. در زمان او بود که نسب‌نامه خیالی مینگ‌ها خلق شد، این نسب‌نامه، نسل این امیران را به آلتون بشیک، پسر افسانه‌ای بابر تیموری می‌رساند. بیسمبئی‌ف معتقد است «این تحول نشانگر تجدید حیات ایده دولت جغتای در منطقه»^۱ بوده. البته مقصود مینگ‌ها - که حالا دیگر خانات خوقند هستند - این بود که نشان دهند از طریق بابر منسوب به امیر تیمور و از طریق امیر تیمور منسوب به چنگیز هستند اقدام غیر قابل چشم‌پوشی و جنون‌آمیز عالم‌خان (البته جنون‌آمیز برای نخبه‌گان سیاسی) در تشکیل نیروی سومی بود از تاجیک‌های کوه‌نشین و پامیری‌ها. سپاهی شش هزار نفری از آنان ایجاد شد تا اتکای نظامی به قرقیزها مرتفع شود؛ سپس با همین سپاه، حکومت خواجه‌گان چشت و خجند را در سال ۱۸۰۵-۶ ساقط کرد و در سال ۱۸۰۹ نیز حکومت یوسف خواجه را از تاشکند بر انداخت.^۲ دیگر، قرقیزها و خواجه‌ها نخبه‌گان «قدیم» خانات خوقند به حساب می‌آمدند که باید برای جایگاه خود با تازه واردان به رقابت بپردازند. دیگر کافی بود، وقت آن رسیده بود که به حال عالم خان فکری بشود، در ۱۸۱۰ اشراف با استفاده بهینه از اولین اختلاف نسبتاً جدی عالم‌خان با برادر خود عمر خان، طی شورش وی را از حکومت عزل کردند و باز طی حادثه‌ای بر عالم خان که گریخته بود دست یافته، او را خیلی سریع، بی‌اذن برادرش به قتل رساندند.

عمر خان

عمر خان در آغاز حکومت خود باید حلقه وفاداران را تکمیل کرده و از استحکام آن اطمینان می‌یافت. پس وقتی طهور خان وزیر برادرش برای اعلام وفاداری به نزد او آمد و اعلام کرد «من خدمتکارم، به برادرت خدمت‌ها نمودم؛ الوقت خدمتکار شمایم»^۳ عمر خان او را دو سه روزی به حال خود واگذاشت، سپس دستگیر کرده، شکنجه نمود و اموالش را توقیف کرد. پس از یک سال او را دوباره به سر کارش برگرداند. سپس محمد رجب دیوان بیگی که از دست عالم خان به نزد امیر حیدر منغیت گریخته بود، در دوره حاکم جدید به خوقند بازگشت و «عمر خان مرحمت نمود همان سر عسگر نمود»^۴. عبدالکریم خان از شکل گرفتن توطئه‌ای ضد خان از جانب محمدرضا بیک تغایی خان (شوهر خواهر خان) و قیتاقی (از قره قالپاق‌ها) نیز صحبت می‌کند. تیم دو نفره سران توطئه نشان می‌دهد که از سوی اشرافیت ناراضی دربار و جمعیت‌های چادرنیشن این دو با هم جمع آمدند که اراده خود را از طریق حذف فیزیکی عمر خان و به تخت نشاندن محمد رضا بیک تغایی مجری سازند، تلاشی ناموفق بود و هر دو مدعی، چیزی جز مرگ نصیبشان نشد. عمر خان به سرعت سیاست توسعه‌طلبی خانات خوقند را که برادرش پی‌ریزی کرده بود، با همان نیروهای

1. Beisembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p. 14.

2. Ibid.

3 . Abdoul Karim Boukhary, Ibid, p.99 .

4.Ibid.

تاجیک ادامه داد و در اولین موفقیت بزرگ خود در ۱۸۱۶ م. شهر ترکستان (آرامگاه خواجه احمد یسوی) را تصرف نمود.^۱ به نظر می‌رسد علاوه بر قبیچاق‌ها، خان با قرقیزها هم نتوانسته به توافق دست یابد، چرا که تمام سه سال آخر حکومت خود را (تا سال ۱۸۲۲ م.) عمر خان مجبور شد به دفع شورشیان قرقیز بپردازد. به این سبب عمر خان، بیگ نظر بی‌قرقیز از امرای وفادار قرقیز را فراخواند و او را به سراغ قبیله شورشی ساری بیگیش فرستاد، با دستور قتل عام سراسری قبیله مزبور.^۲

حکومت عمر خان برای فرهنگ و اقتصاد، دوران خوش یمنی بود؛ آبیاری در دوران او سر و سامانی پیدا کرد که در نظام زندگی کشاورزی همین یک دستاورد، خود همه ابعاد اجتماع را متأثر می‌سازد. چند خط آخری که عبدالکریم خان در اثر خود در توصیف دوره حکومت عمر خان می‌آورد، چنین است: «عمر خان به تدارک احوال فقرا و رعایا پرداخت، هر جراحی که بردارش کرده بود، مرحم نمود و آنچه عالم خان از خلق غصبا گرفته بود، به صاحبانش رد نمود به عوض ظلم برادر او مروت و عدل پیشه گرفت الحق در زمانش خوقند بهشت مانند شد و تجاران از هر طرف تردد نمودند باعث امانی روی داد با بخارا دم دوستی و آشنایی زد.»^۳ شاید که عمر خان برای خوقندی‌ها، کریم خان زند برای ایرانیان بوده باشد؛ کریم خان حداقل بخشی از شهرت خود در عدالت و مروت را مدیون نادرشاه افشار و آغا محمد خان قاجار است!

محمد علی خان

در سال ۱۸۲۲ قدرت به محمد علی خان خوقندی منتقل شد. به نظر می‌رسید که پس از دو دوره از شکوه و افتخار، حالا باید فردی یافت شده، ذخایر و افتخارات را به باد فنا دهد؛ محمد علی خان همان شخص بود. از جمله ماجراجویی‌های او، کمک به خواجهگان کاشغر بود که روابط عادی وی با امپراتور چین را به حالت تخصص وارد ساخت (روابط میسوطی میان چین و خوقند برقرار بوده که در جای خود به آن پرداخته می‌شود). مخدوم اعظم از عرفای به نام، در کاشغر منزل کرد و از او فرزندان به جای ماند. از سوی فرزندان او دو جناح سیاسی عمده کاشغر یعنی قره داغلی‌ها و آق داغلی‌ها شکل پذیرفتند.^۴ (از این تقسیم‌بندی سخنی نمی‌آوریم که باعث اطناب کلام خواهد شد) خلاصه آنکه در دوران محمد علی خان، آق داغلی‌ها به سرپرستی یوسف خواجه، دسته جمعی از موطن خود به سوی محمد علی خان آمدن و محمد علی خان هم به یوسف خواجه سپاهی داد به قول میرزا شمس بخارایی بیست هزار نفره، سپاه در بازگرداندن حکومت یوسف خواجه موفق بود، اما از تخمین درست توان چین ناتوان ماند. پس چینیان آمدند و باز دودمان یوسف خواجه را که هنوز شش ماهی حکومت نکرده بود، به باد دادند. در نهایت یوسف خواجه وطن خود را ترک کرد و با شصت هزار نفر از مردم یارکند و کاشغر - که حالا باید جور آنها را شهر خوقند

۱. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۳۰.

۲. گالیتسکی و پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۴۳.

3. Abdoul Karim Boukhary, Historie De L'asie Centrale ,p.100.

۴. میرزا شمس بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۹۸.

می کشید -^۱ به خوقند بازگشت.

رابطه محمد علی خان با خانات بخارا ظاهراً به دوران امیر حیدر بد نبوده، زیرا حکیم خان از رد و بدل هدایا میان این دو خان سخن می‌راند و حتی می‌نویسد که فرستادگان محمد علی خان به سوی امیر حیدر بودند که قیچاقیان حصارى شده در قلعه بیگی قورخان را راضی به تسلیم کردند و به این سان خان بخارا را از محنتی سخت نجات دادند.^۲ با مرگ امیر حیدر طی رقابت‌های سیاسی حاصل از آن، نوبت به امیر عمر رسید که شانس خود را بر تخت بخارا بیازماید. وقایع بعدی نشان داد که او انسان بد شانس است، امیر نصر الله در بخارا بر تخت نشست و امیر عمر فراری هم کمی بعد به خوقند پناه آورد. میرزا شمس بخارایی که همراه امیر عمر از بخارا فرار کرده و راه خوقند را با او در پیش گرفته، می‌نویسد که بسیار به امیر معزول لطف شد و «محمد علی خان حکمران خوقند، هر روز محبتی دیگر نسبت به همراهان عمر خان نموده»^۳ ولی گزارش عبدالکریم خان می‌آورد: «از آمدن امیر عمر خان، محمد علی خان وقوف یافت و چیزی نگفت جناب ... توره خواجه کلان و جناب ... سلطان خواجه کلان هر دو عزیز پیش او رفته، گفتند هر چه باشد پادشاه بخاراست به گردش چرخ پیش شما آمده، عزت و حرمت داشتن او بر شما واجب است».^۴

گزارش این دو مورخ در مورد مرگ زود هنگام عمر خان نیز به همین قیاس متفاوت است. در گزارش میرزا شمس در هنگامی مرده که امیر خوقند بر بالین او بوده^۵، اما به گزارش حکیم خان وی در اثر وبای عام و به گمنامی مرده.^۶ امیر نصر الله همین اجازه سکونت به برادر عاصی را کافی فرض گرفته تا باب منازعات را با خوقندی‌ها بگشاید. اول از همه شایع شده بود که محمد علی خان با یکی از زنان پدر خود رابطه داشته و از وی فرزندی هم آورده. همین واقعه باعث شد که ملایان بخارا انتظار امیر آن خان نشین را به پایان برند و فتوا به جهاد ضد محمد علی خان بدهند.^۷ حال که بهانه کافی در اختیار بود و کینه دیرینه هم به خوبی جا افتاده بود، باب جنگ گشوده شد. در کل سه جنگ عمده رخ داد که در اولی با تصرف اوراتپه پیروزی از خان بخارا شد، در دومی خان خوقند اوراتپه را به دعوت مردم آنجا پس گرفت و بار سوم که کلاً بساط حکومت محمد علی خان توسط خان بخارا جمع شد.^۸

تمامی اهل و عیال محمد علی خان قتل عام گشتند، غیر یکی از کنیزان او و فرزند آن کنیز که در

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. حکیم خان، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. میرزا شمس بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۹۵.

۴. حکیم خان، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۹.

۵. میرزا شمس بخارایی، همان، ص ۹۶.

۶. حکیم خان، همان، ص ۲۵۹.

۷. همان، ص ۳۱۷ و ۳۱۶.

۸. برای تفصیل این واقعه ن.ک: نویسنده نامشخص، سفرنامه بخارا، تصحیح حسین زمانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۶۶ و ۶۷. حکیم خان، همان، ص ۳۳۸-۳۴۳. وامبری، همان، ص ۳۶۷.

بخارا، کلفت خانه دستورخانچی بخارا شدند؛ مال و اموال هم که نیاز به توصیف ندارد. طی این نبردها، سپاه خوقند شدیداً از هم پاشید، زیرا در مقابل قدرت توپخانه سپاه بخارا، هیچ وسیله‌ای برای مقابله به مثل نداشت. توپخانه امیر بخارا را یک ایرانی آموزش دیده توسط فرانسوی‌ها به نام عبدالصمد، به پیروزی رساند. و امبری در این مورد، توصیف جالبی دارد: «[عبدالصمد] دو، سه تا از هنرهای رزمی فرانسه را می‌دانست تا آنجا که به دل امیر نصرالله افتاده بود که با بودن عبدالصمد، سپاهش توانایی بی‌مانند یافته و به زودی خواهد توانست بر خود لقب "جهانگشا" که آن همه آرزومندش بود، بگذارد.»^۱ گفته شده که پس از این فتح، حاکمیت خوقند به ابراهیم دادخواه پروانه‌چی سپرده شد و این شروعی بود بر سیاست خواجه محور امیر نصرالله و گماردن روحانیون بخارا بر پست‌های کلیدی خوقند، که باعث نا آرامی مردم شد.^۲ «این کار به امیر نصر الله مبارک نیامد، موجب ازدیاد بلوای عام و فتنه دهر و شورش عالم گردید و مردم خوقند را زیاده دل در اضطراب آمده و فرمان فرمایی آن... منغیت بچه را به ضرورت گردن نهاده و مردم خوقند از حرکت‌های نالایق و حکمرانی‌های نامناسب او به تنگ آمده، نمی‌دانستند که به چه تدبیر از دست او خلاص شوند، حیران و سرگردان به کار خود بودند و از احوال خود پسند او متألم گردیدند و به زخم ناصواب مبتلا گشته، درمان نمی‌یافتند».^۳

سقوط محمد علی خان بالذات جرثومه بزرگی نبود، چرا که او را «میل مفرط به شکار طیور بود»^۴ و «تمام وقت خود را صرف لهو و لعب می‌نمود».^۵ با این همه ظاهراً تنها یک هنر داشته و آن خط خوش بوده است؛ چنان که اوژن شوپلر اشاره می‌کند، هنگام بازدید از مسجد حضرت در شهر ترکستان به نسخی نصب شده بر دیوارهای مسجد برخورد کرده که «عمدتاً ادعیه‌های کوتاه و آیات قرآن بودند» و مشهور بود که نگارش آنها کار محمد علی خان خوقندی است.^۶

شیر علی خان

از این دوره تا سقوط خانات، تاریخ سیاسی خوقند، آشفتگی بسیاری می‌یابد. شاید علت آن را بتوان تسلط بیش از پیش صحرائشینان بر همه امور دانست. مثالی روشن از اوضاع سیاسی در غرب و شمال خانات را می‌توان ملاحظه نمود: «در طول دوره‌های مسبق (۱۸۱۰ تا ۱۸۴۰ م.)، تاشکند به وسیله دو چهره برجسته مدیریت می‌شد، رجب قوش بیگی بدخشانی و لشگر بیگلر بیگ که غلام سابق خان چیترا بود، اما در برهه زمانی بین سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۶۵، شهر و تمامی قزاقستان جنوبی همراه قرقیزستان شمالی توسط

۱. وامبری، تاریخ بخارا، ص ۳۶۶.

2. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, p.17.

۳. حکیم خان، همان، ص ۳۲۴.

۴. میرزا شمس بخارایی، همان، ص ۹۵.

۵. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۳۱.

6. Eugene Schuyler, Turkestan, Vol1, p.71.

۲۱ فرمانروای عمده حاکمیت شد که هفت تایی آنها دوبار به قدرت رسیدند.^۱

رهایی خانات خوقند از سلطه امیر نصرالله دقیقاً به دلیل درگیر شدن قبایل صحرائشین در امور سیاسی بود که ممکن گردید. از آنجا که پروانه‌چی «همچون متجاوززی حقیقی، فوری مالیات سنگین بر مردم گذاشت و سربازان بخارایی همراه او به غارت و چپاول ساکنان پرداختند»^۲. دست آخر مردم خوقند، تاب نیاورده و دست به شورش بردند که در آن قرقیزهای چادرنشین، نقش بسیار مهمی ایفا کردند. قرقیزها شیر علی پسر عالم خان را - که در این وقت حدود پنجاه سال داشت - یافته و او را به خانی برداشتند. در این میان نوزوپ از قبیله گرک - یول کسی بود که موجب انتخاب شیر علی گردید و حمایت نظامی در اختیار او قرار داد و در ازای این خدمات اتالیقی شیر علی خان شد.^۳

با ورود شیر علی خان به خوقند، مردم که زمان انتقام را فراهم دیدند، دست به کار شدند و «صد درجه از ایشان [بخارایی‌ها] بی‌آبروتر می‌کردند که به نوشتن مناسب نمود، بنابراین قلم و زبان از آن اجتناب نموده»^۴. دیگر جلوی صحرائشینان ایستادن کار آسانی نبود. آنها اگر خان را تعیین کرده بودند، هر کار دیگری هم که اراده می‌کردند، می‌توانستند انجام دهند. رقابت تکراری باز به جریان افتاد. قرقیزهای جنوبی قلعه مدوا و شهر اوش را تصرف کرده، قلعلم کردند، این حرکت را نماینده شهرنشینی خوقند که مسلمان قل نام داشت، با قبیله خود از قبیچاق‌ها سرکوب کرد.^۵

بعد از این رویداد میان مسلمان قول و شیر علی خان اختلاف شد. اسرای اوش توطئه‌ای ترتیب دادند و از قرقیزهای آلان یاری خواستند و در حالی که مسلمان قل در شهر نبود، نیروهای صحرائشین شیر علی خان را محاصره کرده، با وادار ساختن او به نوشیدن جامی از زهر به زندگی‌اش پایان دادند و مراد خان از پسران عالم را که همراه خود داشتند، بر تخت نشاندند (۱۸۴۵م).^۶ در مورد سلوک حکومتی شیر علی خان چیزی در دست نیست، اما گفته می‌شود که وی در آغاز بی‌اعتنا به حکومت بوده و به سبب یک عمر در دشت‌ها زیستن، به حکومت‌نگاهی جدی نداشته، اما این عارضه‌ای کوتاه مدت بود، زیرا او هم به زودی سفاکی و درنده‌خویی خود را ابراز کرد.^۷

خدایار خان

استفاده از نام خدایار خان برای توصیف آخرین سال‌های خانات خوقند از آن جهت انجام شد که در

1. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p.18.

۲. گالیتسکی و پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۴۴.

۳. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۳۱.

۴. حکیم خان، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۴.

۵. گالیتسکی و پلوسکیخ، همان، ص ۴۵.

۶. همان، ص ۴۶.

۷. همان، ص ۴۵.

مورد مدعیان رنگارنگ این دوره، اطلاعات مبسوطی در دست نبود تا جداگانه مطرح شوند و البته پیوستگی رقابت‌ها و رقبا با یکدیگر آن قدر زیاد بود که این کار ناممکن می‌نمود. ما دوره‌های حاکمیت خدایارخان را اصل گرفته و فترت‌های حاکمیت او را میان پرده‌هایی به شمار آورده‌ایم. مراد خان که بعد از حوادث بالا به قدرت رسید، از حمایت عمومی برخوردار نبود و حتی گفته می‌شود گروه‌های قرقیز تحت فرمان او به ۲۰۰ نفر هم نمی‌رسیدند. خیلی زود مسلمان قلی، مجدداً امور را به دست گرفت و برای آزاد بودن در تصمیم‌گیری، فرزند نوجوان شیر علی خان، یعنی خدایار خان را به قدرت رساند.^۱

طولی نکشید که دارنده خون شاهی با دارنده دیهیم پادشاهی درگیر شدند و از سال ۱۸۵۰ رقابت میان این دو علنی شد. به نظر مخدوم دانش، مسلمان قل برای تثبیت حامیان خود، طرح‌هایی دور و دراز داشته، زیرا «به همه ولایت‌های قلمرو خوقند از تاشکند و خجند و اوراتپه سر آمد ایل خود را فرمانفرما گردانیده و باز تردد داشت که مابقیه رئوس قوم خوقند را بالکل مستأصل گرداند، بلکه فقرا را نیز از شهر اخراج فرموده، از قبیح‌ترین کارها و بی‌منزعه معشوقه دولت را در کنار گیرد».^۲

مخدوم دانش حتی توطئه‌ای را به مسلمان قل نسبت می‌دهد که طی آن قصد داشته تمامی بزرگان فرغانه را در یک اجتماع به قتل برساند.^۳ دیگر برای خدایار خان ممکن نبود در برابر زیاده‌خواهی‌های پدر زن خود مسلمان قل سکوت کند، در ۱۸۵۳ م. فرمان قتل مسلمان قل و قتل عام عمومی همه قبیح‌هایی که با او در خوقند بودند، صادر گردید.^۴

در سال ۱۸۵۸ خود خدایار خان، هدف یک توطئه قرار گرفت که طی آن ملا بیگ، برادر بزرگ‌تر وی به این نتیجه رسید بود که برادر تاج‌دارش زیادی بر ارکیه قدرت تکیه زده و بهتر است در زندگی‌اش با تنوعی رو به رو شود. ملا بیگ در اولین مرحله تلاش خود برای به زیر کشیدن برادر شکست خورد و نزد قرقیزها گریخت و پس از کمی انتظار در محل قره سو با عالم بیگ، سردار قدرتمند قرقیز آشنا شد و تا قبل از پایان سال ۱۸۵۸، برادرش خدایار خان را از تخت به زیر کشید.^۵ عالم بیگ از سال ۱۸۳۱ در عرصه خانات خوقند به عنوان نخبه سیاسی پر توانی شناخته شده بود، ولی اولین فرصت برای وی خیلی دیر به دست آمده بود. آخرین اقدام مهم او تا قبل از شرکت در این توطئه، محاصره ناموفق کاشغر و تصرف موفقیت‌آمیز آلائی در سال ۱۸۴۷ م. بود.^۶

۱. گالیتسکی و پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۴۶.

۲. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۴۰.

۳. احمد مخدوم دانش، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه، تصحیح عبدالغنی میرزائف، دوشنبه، نشریات دولتی تاجیکستان، ۱۹۶۰، ص ۱۶۶.

۴. برای جزئیات این توطئه نک: احمد مخدوم دانش، همان، ص ۱۶۸.

۵. گالیتسکی و پلوسکیخ، همان، ص ۴۶.

۶. همان، ص ۴۷.

۷. کنساریف، همان، ص ۴۲.

عالم بیگ هم چون مسلمان قل، طرح‌های بزرگی در ذهن داشت؛ از جمله آنها نامه نوشتن وی به دوگامل ژنرال روس است که طی آن به روس‌ها پیشنهاد تمرکز بر انتقال قدرت به دست قرقیزها را می‌دهد و از آنان خواهان حمایت می‌شود.^۱ ملا بیگ که وجود این رهبر بلند پرواز و انحصار طلب را کنار خود نمی‌توانست تحمل کند، او را برای دیدار به خوقند دعوت کرد، ولی مشخصاً عالم بیگ با تجربه پیش‌دستی کرد و ملا بیگ را به قتل رساند. (۱۸۶۲ م.) اینجا زنجیره مخدوش می‌شود و از دو سه ماه حکومت شاه مراد که پسر سریمساق خان پسر شیر علی خان بود، صحبت به میان می‌آید، در حالی که بالاتر یک مراد خان دیگر هم گزارش شده بود. سال‌های ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ دومین برهه حکومت نامتناوب خدایار خان به حساب می‌آیند. از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ که قرار بود طی حوادثی، قدرت مجدداً به خدایار خان باز گردد، یکی دیگر از سرکردگان قرقیز سر بلند کرد. نام وی علیم قل (علی قلی؟) بود و در سال ۱۸۶۳ خوقند را در حالی که حاکمی نداشت، تصرف کرد و پسر دوازده ساله ملایبگ را با نام «سلطان سعید» بر تخت خانان نشاند و خود را قییم او ساخت. با این ترتیبات در مدت سه سال فوق‌الذکر، علیم قل حاکم خانات خوقند بود.^۲

کمی بعد علیم قل با به قتل رساندن عالم بیگ، ناخواسته راه را برای حاکمیت یافتن مجدد خدایار خان بر خوقند هموار ساخت. بخت خدایار خان از سوی امیر مظفر منغیت تأییدن گرفت. در سال ۱۸۶۵ م. در حالی که علیم قل در قلعه تاشکند در محاصره بود و سعی داشت شهر را از تصرف شدن به دست روس‌ها نجات بخشد، این امیر منغیت بی‌اعتنا به حوادث آن شهر به سوی خوقند می‌آمد و وقتی «بعضی از امرا بالای تاشکند را ترجیح نموده عرض کردند. مرضای امیر نیفتاده فرمود بالای تاشکند آنکه غلبه آورده است، نوکری از عسکر روسیه است، مرا عار و ننگ می‌آید که به یک نوکر او مقابل شوم. من اگر سواری کنم، راست به بالای مسکو می‌روم».^۳

به هر روی امیر منغیت خوقند را از خدای قلی دست نشانده علیم قل در آورد و تحویل خدایار خان داد، به شرط وفاداری. حکومت خدایار خان در این دوره از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۵ م. به طول می‌انجامد، طولانی‌ترین و بی‌فایده‌ترین قسمت از حکومت‌های سه‌گانه خدایار خان. خدایار خان در ازای این عنایت امیر مظفر، شهر خجند را به تصرف بخارایی‌ها می‌دهد. رفتار او به قدری بهنجار و مناسب است که در سال ۱۸۷۰ با شورش سراسری مواجه می‌شود که سه سال به طول می‌انجامد و طی آن اوزگند، اوش، سوزاق، اوچ قرغان را شورشیان تصرف کردند، اما در سال ۱۸۷۳ بالاخره ارتش خوقند آنان را شکست داد و وادار به تسلیم کرد. در سال ۱۸۶۸ م. هم در یکی از معدود اقدامات امیر مظفر و خدایار خان این دو لشکر گردآوری می‌کنند که به جنگ با روسیه برونند، با وجود اینکه «از امیر بخارا به نام خدایار خان هر روز عنایت‌نامه‌ای تکلیفی به پیوستن به نزد امیر بخارا آمده خدایار خان مطلقاً استماع نورزیده، التقات [لتفات!] ننمود، به این وقت اهل

۱. همان، ص ۴۳.

2. Bieseubiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles, p18.

۳. احمد مخدوم، مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه، همان، ص ۱۴۰.

روسیه و نصارا از احوالات و اخبارات طرفین واقف گردیده ...»^۱ خدایارخان با اکراه تمام به این لشکرکشی آمده بود؛ البته انتظاری هم نمی‌رود، چون خود مظفر منغیت هم برای چشم خلائق و روحانیت، علیه «کفره» لشکر آورده بود. خدایارخان از سال ۱۸۶۸ با روسیه معاهده امضا کرد و خود را تحت تابعیت آنان در آورد؛ به همین دلیل است که برای این بخش از حکومت خدایار نمی‌توان از سیاست خارجه صحبتی به میان آورد، چرا که وی در این زمینه کاملاً از کافمن دستور می‌گرفت. آدر سال‌های پایانی قدرت خدایارخان باز هم ضد او شورشی رخ داد، این بار به رهبری فولادخان که از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۵ به طول انجامید و گستره آن دست آخر خدایارخان را به ترک حکومت خوقند مجبور ساخت. خدایارخان در سال ۱۸۷۷ در آق مسجد بود و از آنجا به قلعه اورنیورگ رفته، تبعیت روسیه را پذیرفت.^۲

ظهور و تسلط روسیه

چنان که در بالا آمد، خدایارخان در سال ۱۸۷۷ در نهایت تابعیت روسیه را گرفت و به آنها پناهنده شد، اما حضور روس‌ها در قلمرو خانات خوقند به مدت‌ها پیش از این باز می‌گردد. برای اولین بار در سال ۱۸۵۳ بود که ژنرال پروفسکی با تصرف قلعه آق مسجد در شمالی‌ترین نقطه نفوذ دولت خوقند، حضور نظامی روس‌ها را اعلام داشت، به فاصله یک سال پس از این، اولین تحرک روس‌ها، دژ اوچ آلماتا و ناحیه ایلی را تحت نفوذ روسیه در آوردند، اقبال با خوقند بود که به سبب مشکلات داخلی چون جنگ‌های کریمه (۱۸۵۲-۱۸۵۶ م.)، جنگ قفقاز (قیام شامیل) (۱۸۶۴)، جنبش اصلاحات تزار الکساندر اول و قیام لهستان (۶۴-۱۸۶۳ م.) دولت تزار سیاست توجه به شرق را موقتاً کنار گذاشت، و گرنه محتمل بود که عمر این خانات خیلی زودتر از این کوتاه شود.^۳

در بخش قبلی شمایی از اوضاع سیاسی خانات خوقند به نمایش درآمد که جزیی بود از کل اوضاعی که در منطقه جریان داشت و یقیناً با آن اوضاع و احوال نمی‌شد مقاومت برنامه‌ریزی شده و هماهنگی از خان نشین‌های منطقه را انتظار داشت. گورچاکوف، وزیر خارجه روسیه، در مورد افزودن خانات خوقند به روسیه معتقد بود که در این زمینه نباید عجول بود؛ بهتر است اول رقابت‌ها را در این خان نشین تشدید نماییم و بعد تر با فروش تسلیحات خود به طرف‌های درگیر، سود اقتصادی کافی را ببریم.^۴ ادامه سخن وزیر را نداریم، اما می‌توان آن را حدس زد؛ سپس خود این خان نشین‌ها خواهان داوری روسیه در میانشان خواهند شد، ولی در سال ۱۸۶۵ روس‌ها به محض فراغت از سایر مشکلات نبردهای آسیای مرکزی خود را

۱. محمد صالح خواجه، تاریخ مختصر تاشکند.

<http://zerrspiegel.orientphil.unihalle.de/t386>.

۲. کنسارف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۶۰.

۳. محمد صالح خواجه، همان.

4. Bisembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p17.

۵. کنسارف، همان، ص ۴۷.

آغاز کردند و اول از همه به سراغ تاشکند آمدند، در این قلعه فقط علیم قل قرقیز بود که در مقابل روس‌ها مقاومت کرد و البته مقاومت سختی هم از خود نشان داد، نه امیر مظفر منغیت و نه خدایار خان خوقندی، هیچ کدام به کمک او نیامدند و احتمالاً ترجیح دادند که یک رقیب عمده به دست روس‌ها از میان برود. در این میان اگر تاشکند هم از دست رفت، مصیبتی نیست.

نیروهای ژنرال چیرنوف روس قلعه نیاز بیک در نزدیکی تاشکند را محل استقرار خود قرار دادند، راه آب و غذا را به تاشکند سد نمودند تا اینکه با مرگ علیم قل در جریان محاصره قلعه تاشکند در سال ۱۸۶۵م.^۱ (یا جمعه دوازده صفر ۱۲۷۹ ه.ق.)، به قول محمد صالح تاشکندی^۲ قلعه به دست روس‌ها فتح شد. معاهده‌ای که میان چیرنوف و خواجگان تاشکند به امضا رسید، دارای مواد زیر بود: ۱. مسلمانان کماکان به دین و شرع خود بروند و جریان زکات و خراج بی‌اخلال بماند؛ ۲. بر دشت و بوته‌ها و مراتع از برای استفاده عموم مالیاتی نگذارند؛ ۳. باغ و راغ مردم، قوشخانه سربازان روس نشود و ۴. منازعات میان مردم همچون گذشته، با رجوع به شرع حل شود.^۳

البته مواد قرار داد کاملاً خواجه محور بود و کمی بعدتر، چیرنوف با تحمیل قراردادی جدید، موادی نو را بر خواجه‌ها مشق می‌کند که در جای خود خواهد آمد. بعدتر تاشکند مرکز فرمانروایی ترکستان روسیه شد و در ماده تاریخ همین واقعه محمد صالح توصیف مفصلی از آمدن کافمان (اولین فرمانروای ترکستان روسیه) و استقبال مردم از او دارد. بعد از تاشکند، نوبت به خجند رسید که روس‌ها به سوی فتح آن بروند. حاکم شهر، حسین تویه نامی بود که به محض دریافت خبر عزیمت روس‌ها به بخارا، نزد امیر مظفر گریخت و مردم خجند، امید بریده از بخارا، به خدایار خان خوقندی کس فرستادند و وی دسته‌جات معدودی از دواطلبان غزا را گسیل داشت. مقاومت مردم شهر جانانه بود، اما از آنجا که هیچ کدام از آن دو ظل‌الله، خیال کمک به محاصره‌شدگان را نداشتند، این شهر هم بعد از «بی‌فریادرسی و بی‌دستگیری و بی‌اعانتی و بی‌مددی و بی‌ادوات اسباب حرب» که با وجود آن «جهاد دینی و تلاش اخروی را به طریقه ویرانه و جهاد اکبر را بلغا کما بلغ رسانیده کوشش نموده‌اند و ... تخمیناً یک صد و پنجاه صلاتان [سالادات] نابود [گردانیده]» تسلیم روس شدند به شرایطی مشابه شرایط تاشکند.^۴ همین سپاه از روس‌ها به محاصره اوراتپه رفت و پس از یک روز محاصره شدید قلعه اوراتپه از آنجا که قلعه نسبت به تپه‌های اطراف خود در پستی جای دارد، موفق شدند حاکم قلعه یعنی عبدالغفار بیگ و پسران او را فراری داده، بر آن نیز دست یابند.^۵

بالفاصله مرحله بعد آغاز شد و طی آن روس‌ها قلعه دیزخ را در میانه گرفتند و پس از مماس ساختن دیوارهای آن با زمین اطراف، غنایم بسیاری از آنجا گرد آورده، به بازار تاشکند آوردند. «کمر بند آلتون و

۱. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۵۰.

۲. محمد صالح تاشکندی، تاریخ جدید تاشکند.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

کמוש و شمشیرهای آلتون و مرصع اصفهانی و موزه و جامه‌های دوخابه زردوزی رفون کشمیری ... نیز آورده بفروخت. اکثر مردمان اهل دین بعد از دیدن آنها طاقت نیاورده، با اشک حسرت و ندامت، به حوالی مراجعت نمودند.^۱ خدایارخان که خود درگیر شورش‌های بی‌پایان داخلی بوده و تختی که بر آن نشسته بود، اعطایی امیر بخارا بود، در خود توان مقابله نمی‌دید؛ بنابراین واکنش او به این وقایع مثلاً پس از اشغال خجندنامه تبریک به ژنرال رومانوفسکی فرستادن بود، «من دوستی خود را با امپراتوری روسیه حفظ می‌کنم تا از مرزهای کشورم محافظت نمایم».^۲ نوبت خود شهر خوقند رسیده بود؛ پس روس‌ها این بار بدون درگیری، وارد شهر شدند و همچنان که اظهار اطمینان به خدایار خان می‌نمودند، تمام اموالی را که او در سال‌های گذشته به زور از مردم نقد کرده بود، از او نقد کردند؛ به این ترتیب «دوازده خانه خزینه نقدینه از طلا و تنگه مضر به سید خدایار خان خاقانی که از زمین تا به سقف خانه به دروج ستاج انداخته چیده را و ظروف‌های بارگاه از طلا و نقره و مسینه و بساطه‌ای ابریشمین و قالین‌های مشهدی و کتاب‌های توارخات و فتویات، اقمشه‌های نفیسه و فیاله‌های ختایی و جامه‌ای ختنی و یکصد و پنجاه توپ و زنبورک فرنگی و تفنگ انگریزی و ...» همگی را توقیف نمودند. بعد از سال ۱۸۶۸ م. تا ۱۸۷۵ خدایار خان تماماً زیر نظر روس‌ها به حکومت خود ادامه داد. در سال ۱۸۷۵ م. نصرالدین خان در خوقند بر اثر غلبه احساسات جهادی و حمایت علما به قدرت رسید و سعی در برداشتن یوغ روسیه نمود، اما نتیجه قیام، تحمیل قراردادی سنگین‌تر از سوی روس‌ها بر خوقند بود. خوقند باز هم از خود مقاومتی جدید بروز داد و این بار بیشتر تحت تأثیر خاطرات عالم خان، جنگجوی همیشه مظفر خوقندی، فردی به نام ملاعشاق قرقیز با لقب پولاد خان در پی احیای خانات افتاد. وی مدعی گشت که پسر مراد خان پسر عالم خان است.^۳ ولی سرانجام شورش او هم جز انقیاد نبود. با لشکرکشی سال ۱۸۷۶ اسکولف تمامی هسته‌های مقاومت در خوقند شکسته شدند و پولادخان هم دستگیر و اعدام شد. فرمان ۲ مارس ۱۸۷۶ م. تزار الکساندر اول الحاق خانات خوقند به روسیه را تحت عنوان استان فرغانه تأیید کرد و بر تاریخ سیاسی خانات خوقند مهر پایان زد.^۴

روابط سیاسی خان نشین با همسایگان و دولت‌های دیگر

متفاوت‌ترین ویژگی خوقند در این زمینه، روابطی است که این خان نشین با سلسله منچو در چین دارد. امپراتور چین در این نقطه دور افتاده از کشور خود کاشغر، ختن، آقسو، یارکند و ایله را تصرف کرده بود. از مسیر خوقند به کاشغر، تجارت مهمی جریان داشت. امپراتوری چین برای تأمین امنیت این مسیر یا در ازای حبس تبعیدیان و شورشیان مضر برای منافع چین و اجازه ندادن به بازگشت آنها به قلمرو امپراتوری حاضر شد به خانات خوقند، مبالغی را پرداخت نماید. در تأمین امنیت عالم خان خوقندی حاکم خودرأی

۱. محمد صالح تاشکندی، تاریخ جدید تاشکند.

۲. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۵۸.

3. Bisembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p.17.

4 . Ibid,p.19.

و مستبد خود را آن قدر توانا می‌دیده که «سه سال کاروان‌هایی را که از بخارا و خوقند می‌رفت مانع شد، نگذاشت که به کاشغر رود تا او بود که سه ساله را یکجا گرفت بعد آشتی کرد...»^۱ از بابت دفع نخبه‌گان مثل سریم ساق خواجه (حاکم فراری کاشغر) مناسب ذکر است. وی یکی از این دردرسازان برای پکن بود که حکومت خوقند در ازای ممانعت از عبور او (با لشکر کمکی که از بخارا به همراه داشت) از خاک خود به قصد چین از امپراتور، طلب مال کرد، گفته شده امپراتور چین هم حاضر به پرداخت شد.^۲ خواجهگان آواره شده کاشغر در دفعات متعددی سعی کردند با کمک گرفتن از حکام ماوراءالنهر، قدرت خود را باز پس گیرند که به یک نمونه از آن در دوران محمد علی خان خوقندی اشاره شد و اینجا به نمونه‌ای دیگر اشاره می‌شود. سلطان شاه حاکم سلسله پادشاهان بدخشان، در ازای قتل عام خاندان آی خواجه از خواجهگان کاشغر و ارسال سر وی به پکن از امپراتور تحفه‌های بسیار گرفت، همراه معافیت مالیاتی برای تجار بدخشانی.^۳ البته در زمینه سیاست هم مدعیان خوقندی برای به چالش کشیدن حاکم مستقر در خوقند از دربار چین، درخواست کمک‌های نظامی و مادی می‌کردند که باعث می‌شد دربار چین این کمک‌ها را نوعی درخواست به رسمیت شناختن از سوی خانات خوقند بپندارد.^۴ کنساریف به شکل‌گیری قراردادی بین خوقند و پکن در سال ۱۸۳۲م. اشاره می‌کند، ولی از جزئیات آن سخنی به میان نمی‌آورد.^۵

مابین خانات خوقند و روسیه نیز تا قبل از مسایل مربوط به پیشروی روس و اشغال خوقند روابط تجاری و سیاسی مبسوطی برقرار بوده، برای نمونه می‌توان از ارسال ایلچی توسط عمر خان به «قرال مسکوا» (احتمالاً منظور فرمانده قلعه اورنبورگ باشد) یاد کرد. در این سفارت عمر خان، خواهان گسترش روابط تجاری شده و اعلام کرد که کاروان‌های تجاری را بگذارند بیاید؛ اگر در محدوده من دزد به آنها زد، من زیان را می‌پردازم؛ اگر در محدوده خاک روسیه بزند، دولت روسیه بتواند دهد. شاید سفارت نظراف به دربار عمرخان خوقندی پاسخی به این حرکت خان خوقند بوده باشد، ترجمه انگلیسی یادداشت‌های سفیر روس از این سفارت موجود است.^۶ بعد از تصرف خوقند به دست روسها نیز در نهم ژانویه ۱۸۶۸م. میان خدایار خان و کافمن قرار دادی تجاری امضا شد. قرار دادهایی که در واقع خوقند را تیول مسکو می‌ساختند.^۷ روابط با بخارا در بخش تاریخ سیاسی تا حدی روشن شد، اینجا مفید است به اهمیت شهر یا دژ اورا تپه در روابط فی مابین خانات بخارا و خوقند اشاره‌ای شود. از زمان امیر عمر خان، تلاش خوقند برای تصرف

1. Abdoul Karim Boukhary, , Historie De L'asie Centrale , p.96.

2. Ibid.

۳. میرزا شمس بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۱۰۲.

4. Biesembiev , Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p.14

۵. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۳۱.

6. Abdoul Karim Boukhary, Historie De L'asie Centrale , p102 .

7. Filip Nazarov, Pavel Akovlev, Nikolai Muravev, Russian Mission into the Interior of Asia, London: R.Philips, 1823.

۸. کنساریف، همان، ص ۶۰.

اراضی دهانه دره فرغانه به سمت سمرقند آغاز شد و در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۱ میان خان خوقند و امیر حیدر منغیت دو جنگ واقع شد تا اینکه در نهایت پس از مرگ هر دو امیر، این محمد علی خان خوقندی بود که توانست بر دژ اوراتپه دست یابد و تا قبل از آنکه امیر نصرالله منغیت قصد او را بکند، آن دژ را حفظ نماید.

اقتصاد، فرهنگ و تحولات اجتماعی در سطح خانات

در تمامی عرصه‌های اجتماعی سال‌های بین ۱۷۴۰ تا ۱۸۴۰ م. دوره اوج‌گیری تدریجی خانات خوقند است. در این برهه زمانی، خانات موفق می‌شود توازن و ثبات نسبی را در عرصه‌های گوناگون اجتماعی ایجاد کند و در دره فرغانه و حوالی آن، اثر تمدن‌سازانه بگذارد.

اولین سکه‌های مسی حکومت مینگ در زمان ناروتو بی‌ضرب گردیدند، اقدامی که شاید بتوان آن را آغاز اقتصاد اختصاصی این حکومت گرفت. چون اغلب دیگر دولت‌های آسیای مرکزی، اقتصاد این خان نشین نیز بر سه محور عمده متکی بوده: کشاورزی، تجارت و دامداری. اتکای اصلی این خان نشین بر کشاورزی بود تا جایی که یکی از ملاک‌های قضاوت در باب خوب یا بد بودن یک خان بر این بود که چقدر به امر آبیاری توجه می‌کند. همیشه یکی از نقاط انتقاد از عالم خان همین است که به امر کشاورزی توجه نداشته و جز به فکر جنگیدن و غارت کردن نبوده. با آنکه از این لحاظ، بزرگ‌ترین جنگجوی خانات خوقند به حساب می‌آید، ولی از او همیشه به نیکی یاد می‌شود، غیر از آنکه صفات حسنه‌ای را برای وی بر می‌شمرند. این هم هست که در سال ۱۸۱۰ یک کانال آبرسانی را در حوالی نمگان و یکی هم در سال ۱۸۱۶ نزدیک شهر خان اجرا نمود. در سراسر خان سالاری بیشتر غلات، ذرت، گندم و جو کشت می‌شده و کشت پنبه به منظور منسوجات و کنجد و کتان برای روغن آنها نامرسوم نبوده. برای بخش‌های شرقی، ارزن و برنج هم به این فهرست افزوده می‌گردیده. تولید ابریشم و خشخاش هم گزارش شده. در دهه ۱۷۶۰ اردنه بی از میان اهالی خجند، پنجاه خانوار را برای کشت برنج به اوش فرستاد؛ به این ترتیب فن کشت برنج از یک‌ها به خوقند راه پیدا کرد و اوش به مرکز تولید برنج خانات تبدیل شد.^۱

در مورد ارزش تجاری خوقند در بخش‌های پیشین اشاراتی شد و لازم به یادآوری که برجسته‌ترین بخش‌های خان نشین در این زمینه، یکی شهر اوش بود و دیگری شهر تاشکند. اوش از این لحاظ اهمیت داشت که با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، اولین آبادی به حساب می‌آمد که تاجران شرقی به سوی ماوراءالنهر به آن می‌رسیدند. به بهره‌گیری عالم‌خان و عمرخان از این امتیاز در روابطشان با چین اشاره شد، محمد علی خان هم برای آنکه امنیت این مسیر را تأمین کند، در اوایل دهه ۱۸۲۰ دستور داد دو قلعه در آلای ساخته شود. در پی این دستور عیسی دادخواه، حاکم اندیجان، دو قلعه را به نام‌های صوفی فرغان و

1. Bieseambiev, Ibid, p.16.

2. Bieseambiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p.16.

۳. گالیتسکی و پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۶۳.

قیزیل فرغان در این مسیر تجاری برآورد.^۱

اهمیت دیگر شهر اوش این بود که مکان بسیار مهمی از لحاظ تبادل کالا میان کوچ‌نشینان و شهرنشینان بود و در آن بازار گوسفند، بازار برده و بازار مصنوعات کارگاهی وجود داشت. تاشکند نیز به عنوان شهری که در دهانه غربی دره فرغانه در مسیر تجاری بخارا و سمرقند به چین قرار گرفته بود، از لحاظ اقتصادی کاملاً به تجارت متکی بود و به سبب همین نقش کلیدی بود که سلسله خواجهگان تا سال ۱۸۰۸ م. در آن شهر قدرت را به دست داشتند و به احدى پاسخگو نبودند. خان‌نشین خوقند در عصر عمر خان از روسیه هم دعوت کرد که اجازه دهد تجارتش به خانات خوقند رفت و آمد کنند و در این زمینه با روس‌ها توافق کرد. دامداری هم بیشتر در شرق خانات رواج داشته و طوایف قرقیز در این زمینه عمده گروه دامدار خانات بوده‌اند. بازار برده‌داری هم در خانات خوقند گرم بود، عموماً در میان تمامی خانات آسیای مرکزی، این پدیده امری مقبول و مرسوم بود و در آن تمیزی هم وجود نداشت. چینی، ایرانی، روس، ترک، قرقیز و هرچه را بر ایلغار گران می‌آمد، به بردگی می‌بردند، حتی سفیر اعزامی دربار محمد شاه قاجار به سوی امیر نصرالله برای درخواست آزادی ایرانیان به اسارت گرفته شده و البته دو تبعه بریتانیا به بخارا رفته بود.^۲ از طعنه‌های روزگار اینکه بعد از اشغال خانات خوقند، ژنرال چیرنوف در تاشکند اعلامیه داد که «هر حوالی و در سرای هر کسی خواه غنی و خواهی فقیر، خواهی شاه و خواهی گدا، غلامی و بنده خریده است یا میراثی و غلام زاده و بنده زاده داشته باشد، برای خرسندی پادشاه فطیربرخ آزاد نماید که خرسندی پادشاه همین است».^۳ در حالی که تنها پانزده سال از ممنوع‌الچاپ شدن آگهی فروش سرف و کارگر سرخانه در روزنامه‌های روسیه می‌گذشت. نظام مالیات‌گیری خوقند بسیار فربه و سخت‌گیر بوده. کوچک‌ترین دوره ناآرامی یا خان و خان‌بازی کافی بوده تا فساد در این نظام به حد اعلاى خود برسد. یکی از افسران روس حاضر در ترکستان که زیر نظر کافمان خدمت می‌کرده، در سال ۱۸۷۴ م. به او می‌نویسد که در خوقند هفده نوع مالیات وجود دارد و منبع اصلی مالیات‌گیری را هم کشاورزی قرار داده‌اند. برجسته‌ترین این مالیات‌ها اینها بودند: خراج، خمس محصول برای آبیاری، عشر محصول برای زمین‌های بایر، مالیات باغداری، مالیات احشام، عوارض پل و عوارض مرتع و مالیات اسب که در آن هر کشاورز باید یک اسب به ارتش خان اهدا می‌کرد، یعنی متاعی که به هیچ وجه جزء اسباب زندگی یا ابزار کار او نبوده.^۴

مالیات را در اواخر عمر خانات خوقند از مردم روستایی به صورت محصول و از مردم کوچ‌نشین به پول نقد قبول می‌کرده‌اند. با این روش، محمد علی خان خوقندی از اتباع یکجانشین خود در سال ۱۸۴۰ م. دوازده هزار چارک غله گردآوری کرد که ارزش آن به روبل روسی حدود ۳۸۴۰۰ می‌شد. هر چه به سال‌های پایانی خان‌نشین نزدیک‌تر می‌شویم، فساد در مالیات‌گیری بیشتر خودنمایی می‌کند. ترویتسکایا

۱. گالیسکی و پلوسکیخ، همان، ص ۴۴.

۲. نک: حسین زمانی، سفرنامه.

۳. محمد صالح تاشکندی، تاریخ جدید تاشکند.

۴. کنساریف، قرقیزها و خانات خوقند، ص ۶۲.

حتی توانسته با بررسی اسناد سی سال پایانی عمر این خاندان، الگوی منظمی از رشوه دادن یا اقطاع دادن مالیات‌ها را کشف کند که در آن خان رشوه دهنده یا اقطاع‌دهنده بزرگ بود و رشوه‌ای یا اقطاعی که اعطا می‌کرد، هر طبقه که پایین‌تر می‌رفت، خردتر می‌شد تا به مسئولان دریافت مالیات یا زکاتچی لرها می‌رسید. این نظام بی‌شک دامن‌زننده فساد بی‌پایان می‌شده، چرا که خان فقط نسبت به آنانی عنایت نشان می‌داد که پول بیشتری وصول کنند؛ حال به چه ترتیب، مهم نبود؛ مثلاً در دستگاه خدایارخان، شخصی به نام عیسی الویا ظهور کرد که به سبب شاهکارهایش در ابلاغ مالیات و ستاندن آن، به محبوب‌ترین و مورد اعتمادترین فرد برای او تبدیل شد، در حالی که از طبقه پستی بود و کار خود را از پست‌ترین مناصب آغاز کرده بود.^۱ همین رفتارهای خدایار باعث شد که دوران او عصر شورش‌های بی‌وقفه باشد.

در مورد وضع فرهنگی این خان‌نشین، گالیتسکی می‌نویسد: «خان سالاری خوقند در چنان مرحله پایینی از رشد و تحول و توسعه بود که سخن گفتن درباره پیشرفت فرهنگی، هیچ معنایی نداشت»^۲؛ البته چنان که خود گالیتسکی در ادامه سخنش می‌آورد، مراد او مقایسه با دوره تیموری است که از این لحاظ واضح است این خان‌نشین در برابر میراث فرهنگی دوره تیموری (که بخشی بر اهمیت در سراسر تاریخ هنر است) خلع سلاح خواهد شد، اما درست این است که معیار مقایسه را ماوراءالنهر هم‌دوره با خان‌نشین قرار دهیم. حکیم‌خان در جایی از تاریخ خود به گفتگوی پیک محمد علی خان فراری از دست امیر مظفر منغیت با سوگلی محمد علی خان اشاره دارد و پاسخ سوگلی مبنی بر اینکه مگر خان کتبی مثل بهار دانش، محفل‌آرای برخوردار ترکمان، طوطی‌نامه جامع الابواب را نخوانده تا بدانند که زنان چقدر مکار و نفع‌پرست هستند، دست آخر هم می‌گوید: «در همه این کتاب‌های مذکور، مردان از زنان در وقت دولت چه دیده‌اند که او از من در وقت نکبت بیند»^۳.

نکته جالب دقیقاً در وجود کتاب‌هایی برای وقت‌گذرانی قشر شهرنشین خوقند است که نشان می‌دهد در کل وضع این خان‌نشین به آن حد هم فجیع نبوده؛ البته باز هم قضاوت کردن در حوزه فرهنگ این خان‌نشین سخت می‌شود، چرا که به طور مثال خود حکیم‌خان می‌آورد که ایشان نقیب از بزرگان امیر نصرالله منغیت در علم و ادب از وی گریخته، به محمد علی خان خوقندی پناه می‌آورد، ولی از آنجا که می‌بیند «در آن عصر به آن شهر گوهر و خر مهره را به یک بها می‌فروشد، به حکم آن مصراع که این ترازو سنگ و گوهر را برابر می‌کشد، لاعلاج از محمد علی خان اذن رخصت گرفته، متوجه ولایت اوروس شد»^۴. شاید بتوان گفت که در مقیاس ماوراءالنهری ماجرا هم، هنر و فرهنگ خانات خوقند در سطح بالایی قرار نداشته؛ به هر روی، از دوره عمر خان توجه و عنایت خوبی به هنر ایجاد شد. خود عمرخان شعر می‌سرود و حلقه‌ای بزرگ از ادبا را گرد خود آورد. ملا نیاز خوقندی هم اثر مهم خود در باب تاریخ خوقند را با نام «تاریخ

۱. کنساریف، همان، ص ۶۳.

۲. گالیتسکی و پلوسکیخ، تاریخ اوش، ص ۷۰.

۳. حکیم‌خان، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۲.

۴. همان، ص ۲۸۵.

شهرخی» از همین دوره آغاز نمود. برای وضع علوم دینی هم منابع در دسترس مؤلف اجازه شکل‌گیری تصویر منسجمی را نمی‌داد؛ تنها در یک نامه امیر حیدر منغیت از عمر خان خوقندی «خواهش آن دارند که هدایت پناه معارف دستگاه، ایشان شیخ الاسلام و المسلمین، ایشان خلیفه - دام برکاته - را روانه نماید که ما هم داخل شویم، پند و نصایح از زبان مبارکشان بشنویم.»^۱ از آنجا که بخارا خود در پروراندن علمای دین سرآمد دوران است، می‌شود احتمال داد که وضع خانات از این لحاظ قابل قبول بوده. خوقند تولیدکننده کاغذ بسیار خوبی بود که برای کمتر مسلمان ادیبی ناشناخته به حساب می‌آمد.^۲

زبان اول اداری در این خان‌نشین فارسی بوده و ترکی در جای دوم قرار می‌گرفته، برعکس آنچه میان عوام مردم رواج داشته، نظروف نوشته «مردم خوقند به زبان ترکی تکلم می‌کنند، آن هم به اصیل‌ترین شکل آن»^۳.

اوژن شوپلر در جایی دیگر از اثر مبسوط خود می‌آورد که سلسله مراتب مقامات در دولت خوقند به این ترتیب است: اتالیق که بالاترین مقام نظامی است و امکان ندارد دو نفر هم‌زمان دارای این مقام باشند؛ قوش بیگی (وزیر) که امور دفتری دولت با اوست؛ پرماتچی که معادل ژنرال است؛ داتخواه که معادل سرهنگ است؛ پانصد باشی، فرمانده دسته‌های پانصدنفره؛ توقسابه که معادل کاپیتان است؛ میراخور که مسئول اصطبل خان است؛ کاریا بیگ یا یوزباشی رئیس دسته‌های صد نفره؛ میرزا باشی که همان کاتب دیوانی است. مقامی با عنوان مینگ‌باشی هم وجود داشته که در زمان بازدید شوپلر منسوخ گردیده بود.^۴

در مورد نیروهای نظامی، خوقند شوپلر می‌نویسد: «در خوقند دوازده هزار نیروی نظامی وجود دارد که نظم و انتظام بسیار سستی دارند. در دسته‌جات آنها به ندرت دو مرد را دیدم که به یک فرم لباس پوشیده باشند یا مسلح شده باشند. برخی جز چماغ ندارند و برخی هم اسلحه دارند. از این میان بعضی تفنگ‌های سر پر دارند، ولی تعداد تفنگ‌های فتیله‌ای بیشتر است، بقیه هم گرز دارند که ترکیبی است از چماغ، به علاوه یک گوی برنجی که بر سر آن سوار کرده‌اند. درجه‌داران به علاوه کمر و شمشیر، ترکه فرمان نیز در دست دارند. برخی سربازان لباس‌های بومی به تن دارند، برخی از آنان نیز ترکیبی از لباس‌های بومی و یونیفورم‌های روسی. با این حال به نظر می‌رسد لباس معمول این دسته‌جات، نیم‌تنه‌ای آزاد و شلوار باشد که رنگ لباس و نوع دکمه‌های آن نیز به سلیقه و دلخواه پوشنده لباس بستگی دارد.»^۵

شعائر مذهبی به وسواس تمام رعایت می‌شده. منصب رئیس به عنوان ولی امر در نظارت بر اجرای واجبات شرعی در شهرهای خان‌نشین فعالیت داشته «کسی که وظیفه‌اش واداشتن مردم به حضور در مساجد

۱. منصور صفت گل، پژوهشی درباره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراءالنهر، توکیو، موسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

2. Biesembiev, Annotated Indices to the Kokand Chronicles , p.16.

3. Phillip Nazarov, Russian Mission into the Interior of Asia , p.11.

4. Eugene Schuyler, Turkestan, Vol 2, p.7.

5. Ibid, p.15.

بود، حتی اگر آنان را از حجره‌هایشان بیرون می‌کشید یا از کاری که مشغول آن بودند باز می‌داشت.^۱ هر کس را که محکوم به دست بردن در مالیات‌ها می‌شد، بی‌توجه به موقعیتش برهنه می‌کردند و در خیابان‌ها به شلاق می‌زدند تا با صدای بلند خود را فریب‌خورده بخواند. دادرسی‌ها بی‌هیچ ثبت و بایگانی انجام می‌گرفت. روحانیون اینجا، همان قضاات هستند که هنگام دادرسی به عنوان رییس دادگاه حاضر شده، به ادله گوش فرا می‌دهد؛ سپس رأی خود را صادر می‌کند. خیانت و رباخواری، مجازات مرگ دارند. اموال محکوم به این موارد به مالکیت خزانه عمومی در می‌آید و بیوه و دختر وی نیز به دیگران واگذار می‌شود.^۲ صحبت کردن در مورد تحول اجتماعی در خوقند، ما را به بررسی طولانی و ملال‌آوری از شورش‌ها محدود می‌کند که هر چه به سال‌های پایانی خان‌نشین نزدیک‌تر می‌شویم، طبق شرایطی که در بالا ترسیم شد، تعداد آنها نیز افزایش می‌یابد. در این زمینه شاید تنها یک استثنا وجود داشته باشد و آن خلق نیروی سوم از سوی عالم‌خان خوقندی باشد که قبل‌تر به آن اشاره رفت. هر چه در خوقند هست، تلاش نیروهای شهرنشین برای افزایش نیرو و مقابله صحرانشینان با چنین تلاشی است. صحرانشینان در تمامی دوره‌های حیات خان‌نشین در موازنه قدرت، نقش اساسی داشتند. آکوتو سرآمد نقش‌آفرینی قرقیزها درون خاندان مینگ در قرن هجده بود، با روی کار آمدن سه خان توانمند، یعنی عالم‌خان، عمرخان و محمد علی خان (تا حدی)، این نقش آنها کم رنگ شد و دور به دست شهرنشینان افتاد، کما اینکه همین دسته موجبات قتل عالم‌خان و جانشینی عمرخان را فراهم آوردند. ولی در قرن نوزده هم مثال‌هایی چون نوزوپ، عالم بیگ و علیم قل وجود دارند که به خان‌های مینگ قدرت اعطا می‌کنند یا قدرت آنها را به چالش می‌کشند. دقیقاً با حاکمیت یافتن شیر علی خان برتری مجدد صحرانشینان احراز می‌شود و باز ده ساله آخر حکومت خدایار خان، تغییر در جریان قدرت به نفع شهرنشینان است.

خاتمه

موقعیت جغرافیایی خانات خوقند، به این حکومت ماهیت دوگانه‌ای داده بود. جمعیت نیمه صحرانشین (به نمایندگی قرقیزها، قبیچاق‌ها و بعضی قبایل ازبک) و شهرنشین (به محوریت تاجیک‌ها و سارت‌ها و دیگر ازبکان) کنار یکدیگر می‌زیستند، بی‌آنکه با هم درآمیزند، از این دوگانگی ظرفیت‌های متنوعی هم بر می‌خاست؛ به طور مثال این خانات هم بسیار جنگنده بود و هم تجارت و دلّالی را خوب بلد بود (نمونه بارز در این مورد، شهر اوش است که توامان بازار منطقه‌ای و تجمع‌گاه قبایل قرقیز است)، هم می‌توانست زبان دربار امپراتور چین را بفهمد و هم زبان قبیچاق‌های دشت قزاقستان را، هم نخبه سیاسی چادرنشین در آن مطرح می‌شد و هم نخبه سیاسی شهرنشین. از این ظرفیت تنها کسی می‌توانست سود ببرد که خود را وراثی این دسته‌بندی قرار دهد، کسی که بتواند میانجی‌گری این دو قطب متضاد را به عهده بگیرد و به عنوان

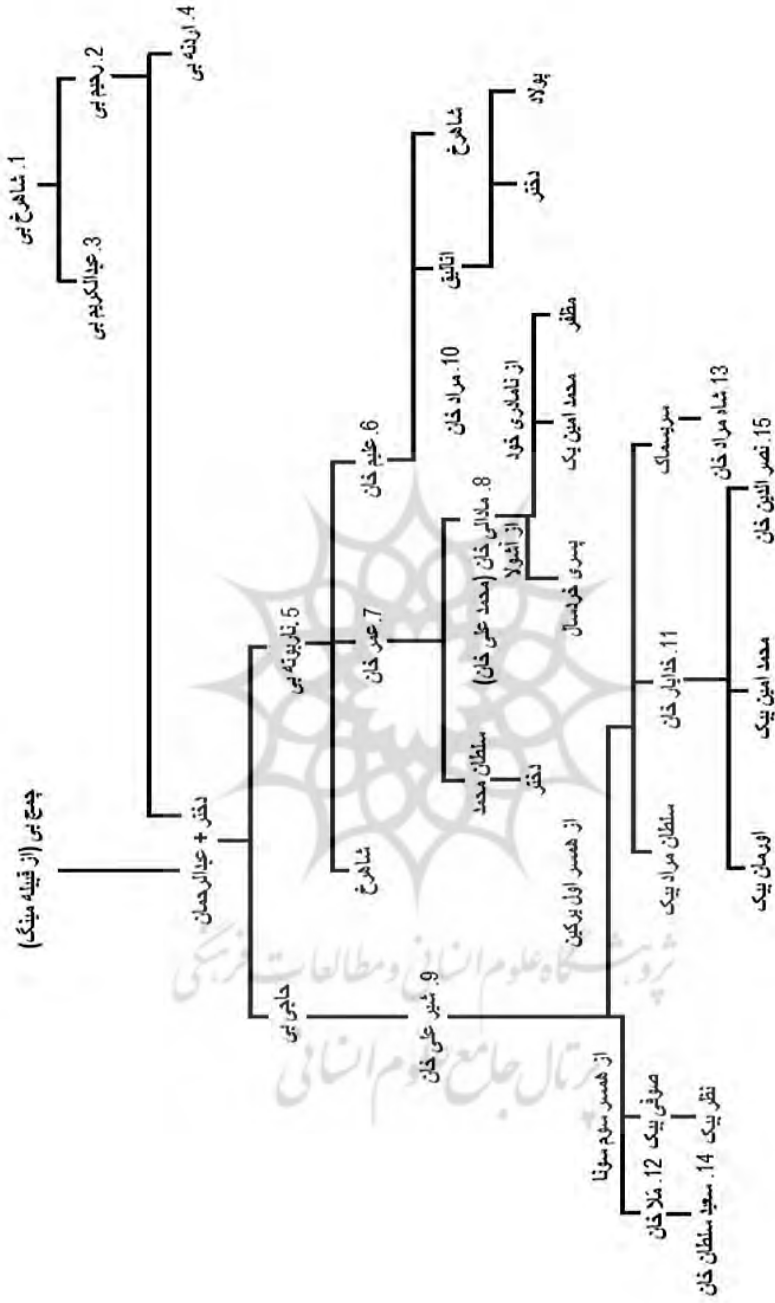
1. ibid, Vol 1 ,p.65.

2. Phillip Nazarof, ibid.

مزد این میانجی‌گری، قدرت سیاسی دریافت کند. به همین دلیل است که می‌بینیم عالم‌خان یا عمرخان سوابق بسیار موفق حکومتی به جای می‌گذارند، چرا که خود را به عنوان میانجی‌گر و صاحب رأی نهایی مطرح کرده‌اند، اما در مقابل نخبگانی صرفاً چادرنشین داریم مثل مسلمان قل یا نخبگانی شهرنشین مثل ابراهیم داتخواه پرواه چی که خیلی سریع سرکوب می‌شوند.

شانس خوب خاندان مینگ شاید آن است که چادر نشینان آنها را شهرنشین (به معنای دسته‌بندی‌های سیاسی) نمی‌دانند و شهرنشینان هم آنان را چادرنشین نمی‌دانند. وقتی که روس‌ها به آسیای مرکزی هجوم آوردند، دقیقاً این اتفاق افتاد که دو دسته نخبه سیاسی سابق الذکر، حال داور و قانون‌گذار و میانجی‌گر را در روس‌ها متبلور دیدند. عجیب نیست که خدایار خان (با وجود بی‌کفایتی‌های شخصیتی خودش) حکومتی چند پاره و بی‌فرجام دارد. وی از سلسله داورانی است که دیگر کسی احتیاجی به میانه‌داری آنها احساس نمی‌کند. در نهایت هم که ماشین متمدن‌سازی روس‌ها کلیت این معادله را از پایه به هم ریخت و از میان برد.





سلسله نسب خانات خوقند